

جمهوریخواهانِ لائیک، سکولار و دمکرات ایران متحد شوید



فرهنگ قاسمی*

Farhang.ghassemi@cogefi.com

سالروز انقلاب 1357 مرا به یاد حدودا بیست سال پیش، سالروز جشن دیوار برلین در 9 نوامبر 1989 می اندازد. سالروزی که در آن مردم آلمان دیوار ضد آزادی و تبعیض را با شجاعت خود فرو ریختند! شجاعت یک از صفت های برجسته انسان است بویژه هنگامی که فرد انسانی تعهدات اجتماعی داشته باشد.

هانا ارنت در کتاب خود، تحت عنوان "بحران فرهنگ" وقتی از ضرورت شجاعت در سیاست سخن میراند از قول وینستون چرچیل چنین نقل می کند: "شجاعت مهمترین کیفیت انسان است زیرا تضمین کننده سایر کیفیت ها می باشد". (۱) برای انسانهای متعهد، زیستن فقط بخاطر پاسخگویی به نیاز های شخصی نیست، بلکه مبارزه برای خواست های مردم با این افراد پیوند خورده است. با یک چنین تبیینی، انسان متعهد، با جسارت و شجاعت از چار چوب تنگِ خود خواهانه خود خارج شده، بطور عینی در عرصه عمومی فعال میگردد. دل نگرانی جان و حیات خود را در راه و به نفع آزادی محیطی که در آن زیست می کند به فراموشی می سپارد. در سیاست شجاعت امری اجتناب نا پذیر است، چرا که در این مقوله نه تنها حیات انسان بلکه سر نوشت جامعه نیز مطرح می باشد. (۲)

مقاومت شجاعانه ی مردم در سراسر نقاط ایران در زمانی گسترش یافته است که حمله ی وحشیانه جمهوری اسلامی به مردم بی گناه و سر کوب آزادی و آزادی خواهان، کماکان ادامه دارد و خامنه ای هر روز جوانان معصوم میهن ما را به گناه انتقاد به رژیم و دفاع از آزادی خواهی به چوبه های دار می آویزد. در ماه های اخیر نا فرمانی مدنی تبدیل به قیام و قیام در برخی موارد تبدیل به مقابله با قوای دولتی گردیده و در این راستا، اقدامات مردم، در برابر دشمن چه در اندیشه، چه در رویارویی خیابانی، روحیه دشمن را تضعیف، او را به کرداری نا متعادل و گفتاری هذیانی وادار نموده است.

این روزها دنیا شاهد تدارک یک پارچه مخالفین رژیم برای اقدامی بزرگ علیه حاکمیت غاصب است. جامعه ما، پس از سی سال حاکمیت اسلامی امروز، در برابر دو واقعیت ناسازگار قرار دارد، یکی حاکمیت

ما فیای مذهبی (تئومافیوکراسی) که به جهت عدم مدیریت اجتماعی و اقتصادی، نا سازگاری با جهان و فضایی که در آن زیست میکند، بی تردید وعلیرغم توسل به و سائل نظامی، و تبلیغات "گوبلزی" به مرور گورخود را می کند؛ دیگری مردمی که قدرت انتقادی آنها بطور تحسین آمیزی رشد و پختگی یافته، کوشش دارند شرایط زندگی فردی و اجتماعی خود را از طرق مسالمت آمیز تغییر داده، "دسپوت" موجود را برانداخته و طرحی نو در اندازند. رژیم میکوشد واقعیت ها را با وسائل و امکانات تبلیغاتی خود از مردم بپوشاند، اما نمیداند که "واقعیت پنهان پذیر نیست" (۳) برای ملت ما همین شرایط و واقعیت های سخت و ناهنجار و پر هزینه و همین چالش های آزادی خواهانه عوامل رشد و بهروزی فردا خواهند شد. علیرغم انتقاداتی که در این نوشته به بنیاد فکری و مواضع میر حسین موسوی و کربوبی شده است، جا دارد انصاف را زیر پا نگذارده از شجاعت آنها در آماده سازی مردم در حرکت ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ که فرا روی است تقدیر کرد. (۴) چرا که این نگارنده هرگز و به هیچ روی آهنگ حمله به مخاطبین خود یا دفاع از آنها را ندارد، اگر ابراز نظر می کند، فقط در راستای انتقادی سازنده^۵ است.

در این جستار کوتاه، کوشش خواهد شد تاخصلت های بخش بزرگی از اپوزیسیون، مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد، به همین دلیل نباید کتمان کرد که، انتقاد اگر به موسوی و کربوبی وارد باشد به طرفداران آزادی دمکراسی و لایسسته نیز وارد است. افراد نامبرده در بالا در جهت اهداف خود که اهداف امثال این نگارنده نیست مقاومت و مبارزه میکنند، من و امثال من نیز که بیشماریم، باید خود را بیش از پیش آماده کنیم و تشکل دهیم. آنچه که امروز برخی از ما انجام میدهند در جهت آنچه که میگویند و احیاناً میخواهند نیست و برخی دیگر آنچه میکنند هر چند لازم است اما کافی نیست. اگر اوضاع به همین منوال ادامه یابد، چشم انداز مثبتی از فردا نمیتوان تصور کرد، حاکمیت بنیاد گرایان تمامی قدرت را کماکان در دست خواهد داشت و در فرضیه ای که امکان تحقق آن بسیار ناچیز است، میتواند سران مخالفین را، به اشکال گوناگون از میان بردارد، در ایران حمام خون به راه اندازد، باز برای مدتی به حیات ننگین خود ادامه دهد. در این صورت اصل انتخابات بطور کلی حذف و برای مدتی دیکتاتوری نظامی -دینی مستقر خواهد شد، افرادی مثل رضایی به عنوان معترضین راست رژیم و اصلاح طلبان سر کوب شده به عنوان معترضین چپ آن باقی خواهند ماند. تمامی کوشش اپوزیسیون باید در این باشد که جامعه ایران از سناریو شماره^۶ یک یعنی حاکمیت مطلقه ولایت و بنیاد گرایان مذهبیون به سناریو شماره ۳ یعنی رشد دمکراسی،

که در این مقاله ارائه میشود برسد.



اما بعد از این مقدمه، حال می‌کوشیم پردازیم به بررسی اوضاع کنونی اپوزیسیون. به نظر می‌رسد که در مقایسه با ماه‌های اخیر، به ویژه بعد از انتشار بیانیه‌ای شماره ۱۷ میر حسین موسوی در افق نیروهای اپوزیسیون تحولاتی پدید آمده باشد. تحولاتی که به جنبش شکل تازه‌ای می‌دهد و رنگ‌های رنگین کمان ما را برجسته کرده به عبارتی خط‌ها را روشن‌تر نموده است.

1- اصلاح طلبان خودی رژیم

موسوی هنوز و بعد از این همه کوشش‌های مردم برای یافتن راه حلی مصلحت‌آمیز، نسبت به ماهیت رژیم خوشبین بوده و از نظام انتظار دارد تا در جهت منافع مردم اقدام کند. او در مقدمه بیانیه شماره ۱۷ خود به روشنی می‌گوید: "اعتقاد دارم که هنوز دیر نشده است و نظام ما آن قدرت را دارد که در صورت تدبیر و در صورت داشتن یک نگاه احترام‌آمیز و توأم با ملاحظت به همه ملت و اقشار آن این مهم را به انجام برساند." (۵) او این موضع را مرتباً در فرصت‌های گوناگون و با عبارات مختلف تکرار می‌کند. علاوه بر تایید ارادت او به رژیم، این بیانیه خاصیت‌های دیگری نیز از خود بروز داد که ما کوشش خواهیم کرد در این جا به آنها پردازیم.

- اگر تا چندی پیش چنین اظهار میشد که این جنبش رهبر ندارد، پس از انتشار بیانیه ۱۷ موسوی بیانیه او از سوی کروی، خاتمی، ملی‌مذهبی‌ها، نهضت آزادی و همین‌طور گروهی از فعالین اپوزیسیون در خارج از کشور تایید شد و در فرصت‌های مختلف موقعیت نفر اول جنبش را کسب کرد. کسانی که موضع‌گیری اخیر آقایان را دنبال کرده‌اند شاید متفق القول باشند که در این نوشته دو اصل عمده حاضر و یک اصل اساسی غایب است. از دو اصل موجود یکی حفظ ولایت فقیه، تایید خمینی و حفظ قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌باشد. اصل دوم بیان خواسته‌های مردم در جنبش مانند: رعایت آزادی‌ها، آزادی انتخابات، آزادی زندانیان سیاسی و اعتراض آنها به زیر پا گذاشتن حقوق مردم توسط حاکمیت، ضرب و شتم مخالفان..... است. اما اصل غایب، جدایی دین از دولت، لایسسته یا سکولاریسم می‌باشد، که اصل مهمی است، زیرا عدم رعایت آن باعث شرایط کنونی کشور و جامعه شده است، شاید لازم به گفتن نباشد که چنین انتظاری از آنها دور از انصاف می‌باشد، اعتقادات مذهبی، دیدگاه‌های عقیدتی و برداشت‌های سنتی این افراد در اداره مملکت را، نمی‌توان از امروز به فردا تغییر داد. از سوی

دیگر به سختی میتوان تصور کرد که این بیانات تاکتیکی باشند. - آن مرد، ولی فقیه تا به امروز نشان داده است که ولایت او فقط بر فرمان استوار است نه بر حق، به چیزی کمتر از تسلیم مطلق انتقاد کنندگان راضی نیست و بصراحت در عمل نشان میدهد که در نهاد ولایت فقیه استبداد، دیکتاتوری، عدم مصالحه و سازش و مطلق گرایی کامل حاکم است و بس. او فرمان میدهد دیگران باید اطاعت کنند.

- موضع گیری اخیر کربوبی در گردن نهادن به ریاست جمهوری احمدی نژاد در عین حال که بیانگر تمایل برای مذاکره و سازش بود، ناشی از تاثیر پذیری او از سیاست های بی ثبات و ناهماهنگ حاکمیت نیز هست. هر روز که میگذرد روشن تر می شود که این اپوزیسیون خودی همچنان با سیاست های متزلزل خود گاهی به نعل و گاهی به میخ میزند (۶). - به دنبال هر کدام از این موضع گیری ها افرادی در داخل و خارج کشور کوشش در توجیه آنها دارند، به نحوی که توجیه این موضع گیری ها توسط عده ای از حد متعادل و عقلایی فرا رفته است. بهانه هر چه باشد، مصلحت این گفتار حول هر اندیشه ای بگردد، واقعیت عینی و غیر قابل انکار این است که مردم و جوانان زیر بار این سازش ها نخواهند رفت.

- اصلاح طلبان حکومتی معتقد به جمهوری اسلامی بوده در صدد تشکیل نیروهای خود هستند تا حد اقل با جناحی از افراطیون ائتلاف کنند. اینان اگر دولت احمدی نژاد را برسمیت بشناسند نه تنها بی قانونی را تصدیق و تائید میکنند بلکه نسبت به حقوق مردم بی تفاوت می شوند. در این صورت سناریو ۲ میتواند محتمل باشد و وضعیت آرایش نیروها شباهتی به شکل زیر خواهد داشت:



۲ - سازش یا همسازی

عده ای که خود را مدافع جدایی دین از حکومت میدانستند و شاید هنوز هم مدعی آن هستند، و شاید هم در آینده هر گاه که مصلحت ایجاب کند، باز مدافع آن بشوند، این مواضع و آن بیانیه را تائید میکنند. مهم ترین آنها بخش بزرگی از نهضت آزادی ها و ملی- مذهبی ها در داخل کشور و اتحاد جمهوری خواهان در خارج کشور میباشد. تایید و دفاع دو گروه نام برده در داخل کشور به جهت جهان بینی آنان و اعتقادات شان به دین و مذهب و رابطه آنها با سیاست تعجب آمیز نیست و میتواند قابل فهم باشد. اما موضع اتحاد جمهوری خواهان و سازمان چریک های اکثریت که امروز اکثریت اتحاد جمهوری خواهان را تشکیل میدهند و همینطور افراد دیگر ... قابل انتقاد است. این

اتحاد که در بدو تاسیس خود امیدی در بین اقشاری از مخالفین به وجود آورده بود، متأسفانه با جهت گیری های سیاسی خود نه تنها طرفدارانش را مایوس کرده و از دست داده، بلکه بر اصول خود پشت گردانیده و نسبت به مفاد بیانیه یا منشور تاسیس "اتحاد" عدول کرده است.

برای اینکه بحث ما مستند باشد یاد آور میشویم که در بیانیه تاسیس آن چنین آمده است:

"الف - مناسبترین شکل تحقق مردم سالاری در ایران نظام جمهوری پارلمانی بر اساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای ضمیمه آن است. اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار میسازد. " (۷)

اگر اصلاحطلبان حاکمیت ولایت فقیه، قانون اساسی و خمینی را تایید نمی کردند شاید همفکری و پشتیبانی از آنها قابل فهم بود! اما نمی توان هم مخالف دولت دینی بود و هم طرفدار ولایت فقیه! در بند دو این بیانیه جدایی دین از حکومت با شفافیت کامل بیان میشود:

"ب - نظام جمهوری بر اساس جدایی دین و مسلک از حکومت استوار خواهد بود، بدون آنکه مانع حضور و مشارکت پیروان هیچ مذهب و مسلکی در عرصه سیاست باشد. این جدایی امکان همزیستی دموکراتیک پیروان همه ادیان و مذاهب و عقاید را در کنار یکدیگر فراهم می آورد و دولت را از دخالت در عرصه خصوصی و زندگی شخصی شهروندان باز میدارد. " (۸)

باید اقرار کرد که متأسفانه در جامعه ما نقش و نفوذ دین غیر قابل انکار است، اگر در جامعه آزادی وجود داشته باشد امکان این که نیروی اجتماعی و سیاسی دینمداران کماکان قابل توجه باشد وجود دارد، در یک انتخابات آزاد اگر مذهبپون اکثریت را کسب نکنند، فرضیه ائتلاف با آنها میتواند یکی از امکانات اداره مملکت باشد. این کار در موقع خود و از موضع قدرت نه در شرایط سازش، بلکه باید در شرایط دموکراتیک عملی گردد، زیرا اعتقاد دارم، به طور کلی، دکترین دمکراسی رویارویی دائمی بر خورد اندیشه های گوناگون را می طلبد. این چالش با خصم اگر از موضع قدرت انجام نگیرد، یا از ابتدا با شکست مواجه خواهد شد یا رابطه مرید و مرادی بر آن تسلط خواهد یافت. همسازی - چیزی را با هم ساختن و برای تحقق هدفی، امکانات و نیروها را هم آهنگ کردن با سازش کردن تفاوت دارد- در اثر تحلیل عینی و بیطرفانه^۹ واقعیت ها بدست میاید. از

آنجا که در سیاست بیطرفی مفهوم خود را از دست می‌دهد تنها توازن قدرت است که می‌تواند مدیریت سیاسی را تعادل ببخشد. در شرایط حاضر سازش اتحاد جمهوری خواهان و اکثریتی‌ها و... با اصلاح طلبان نه تنها به سود دموکراسی نیست بلکه پشت پا زدن به اصول و زیر پا گذاشتن حقوق فعالان آنها است. فعالانی که باید از خود سوال کنند: آیا چشم انداز این پشتیبانی همان جامعه دموکراتیکی خواهد بود که زنان و مردان آزادیخواه بیش از 100 سال است برای مبارز و مجاهدت میکنند و امروز بدنه جنبش سبز با تلاش قابل تقدیر و بی مانند خود می‌خواهد بدان برسد؟ آیا با این حرکت های فرصت طلبانه جنبش آزادیخواهانه مردم به سر منزل مقصود خواهد رسید؟ و بالاخره آیا حاکمیت آزادی، دموکراسی و لایسسته از این طریق مستقر خواهد گردید؟ امروز کسانی که واقعا طرفدار ائتلاف با بنیاد گرایان نیستند باید حاکمیت ملت و نه حاکمیت ولی فقیه را انتخاب کرده و بدانند که راه سومی وجود ندارد.

۳ - طرفداران لایسسته و سکولاریسم

ابتدا، برای یاد آوری، ببینیم منظور از لایسسته و سکولاریسم چیست، بطور مختصر منظور جدای کامل

دین و دولت -Etat- است. اما این به تنهایی کافی نمیباشد. نه فقط دین بلکه هیچ ایدئولوژی نباید در کار دولت دخالت کند. به عبارت دیگر در یک جامعه لائیک و سکولار احدی به خاطر دین، مذهب، عقیده نه امتیازی کسب نمی‌کند و نه امتیازی از دست می‌دهد. از سوی دیگر باید به خاطر آورد که این بدان معنا نیست که حکومت - گورنمنت - یک روز از سوسیالیست ها، سوسیال دموکرات ها، لیبرال ها، ملی-مذهبی یا حتا جلوه های معتدل یا افراطی از هر کدام از این ها به تنهایی یا از طریق ائتلاف های سیاسی، مشروط بر اینکه، در شرایط آزاد، با ارائه برنامه سیاسی و اجتماعی خود، نتوانند برای مدتی که در قانون اساسی تعیین خواهد شد، مدیریت مملکت را به عهده بگیرند. نگارنده در نوشته ای که در تاریخ ۲۲ دسامبر ۲۰۰۹ تحت عنوان "همسازی، بدیل دور باطل" (۹) انتشار داد تاکید کرد که این جنبش متعلق به همه کسانی است که برای کسب آزادی مبارزه میکنند و در این میان نقش نیروهای مترقی از اهمیت برجسته ای برخوردار است. این بخش باید هویت خود را صیانت کند، لذا ضرورت دارد بخشی از اپوزیسیون مخالف جمهوری اسلامی که مدافع آزادی، دموکراسی، حاکمیت ملی، استقلال و لایسسته است، و در داخل جنبش قرار دارد، تکلیف خود را در این حرکت اجتماعی - سیاسی برای مبارزه علیه حاکمیت دین، به دست آوردن قدرت سیاسی و مدیریت آینده کشور معین کنند. با کمال تاسف میبینیم که اپوزیسیون مترقی قادر به شکل نیروهای خود نیست

و انرژی خود را در دنباله روی از این و آن تلف می‌کند. این نیروها که شامل سوسیالیستها، سوسیال دمکرات ها، جبهه ملی ها، دینداران معتقد به جدایی دین از حکومت، افراد و جریان‌های هوادار نهضت ملی، به عبارتی دیگر شامل نیروهای میانه راست، میانه چپ و چپ‌های مستقل می‌باشند، باید ویزیون و چشم انداز روشن خود را برای همسازی هر چه زودتر ارائه دهد. این مجموعه، نیرویی است عظیم که می‌تواند اعتماد مردم را به خود جلب کند.

شاید تذکر نظرات برخی از جریان‌های نام برده در فوق ما را در امر نزدیکی تئوریک آنها وقف کرده زمینه‌های نزدیکی عملی را فراهم سازد.

الف: جمهوری خواهان لائیک و دمکرات که از سه خانواده بزرگ فکری ایرانی: چپ‌های مستقل و آزادی خواه، ملی‌های، مصدقی‌های دمکرات و دین‌باوران لائیک با شرکت بیش از ۳۰۰ نفر در پاریس تشکیل شد. دربند دوم سند ساختار جنبش جمهوری خواهان دموکرات لائیک ایران (۳ خرداد ۱۳۸۰ - ۲۳ ماه مه ۲۰۰۱) چنین آمده است:

“- تعریف - جنبش جمهوری خواهان دموکرات لائیک ایران برای جمهوری، دموکراسی، لائیسیته و حقوق برابر جنسیتی در ایران مبارزه میکند. جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران جنبشی است کثرتگرا، فراگیر، علنی و مستقل که در آن همراهان از خاستگاه‌ها و افق‌های گوناگون گرد آمده‌اند تا با جایگاهی برابر، ابتکارات فردی و کوشش‌های جمعی و داوطلبانه خود را در عرصه‌های نظری و عملی از راه‌های دموکراتیک و بر مبنای اسناد پایه مصوب گردهمائی‌های سراسری به پیش برند. “ (۱۰)

یکی دیگر از اسناد این سازمان تاکید و دقتی را نسبت به دمکراسی بیان می‌کند و رشد جامعه را در گذار از آن میداند.

“الف) هدف اصلی تحول آینده‌ی جامعه‌ی ایران، دست‌یابی به دموکراسی است. جامعه‌ی ما در همه‌ی عرصه‌ها و جلوه‌های گوناگون زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود، نیازمند گذار از این تحول دموکراتیک است. “ (۱۱)

در بند زیر خواستار اهدافی میشود که امروز بخشی از آنرا جنبش سبز مطالبه میکند.

“ب) مناسب‌ترین شکل حکومت برای پی‌ریزی و پاسداری این تحول دموکراتیک، استقرار یک جمهوری لائیک مبتنی بر تکرر بینش‌ها و روش‌هاست که پایبند موازین جهانی حقوق بشر، رعایت شأن و حیثیت ذاتی انسان، آزادی عقاید و ادیان، برابری حقوق زن و مرد، تأمین عدالت اجتماعی و حقوق اقلیت‌های ملی و قومی در ایران باشد. “ (۱۲)

ما در اینجا فقط نکاتی چند از اسناد جنبش جمهوری خواهان دمکرات و

لائیک را آوردیم، برای مطالعه بیشتر نظرات این جنبش به پا نویس مراجعه کنید .

ب: اخیرا، و چند ماه بعد از جنبش سبز ۸۸ گروهی از هممیهنان روشنفکر، مترقی و جمهوریخواه خارج از کشور که از سابقه مبارزه علیه جمهوری اسلامی بر خوردارند و در این چند ماه اخیر از جنبش مردم ایران به طور مشروط پشتیبانی کرده اند بیانیه ای را انتشار دادند که مورد استقبال بسیاری از ایرانیان قرار گرفت. بسیاری به آن پیوستند. بیانیه ای که با 50 امضا انتشار یافت امروز بیش از 350 طرفدار پیدا کرده است. (۱۳) در زیر پیشگفتار این سند را می آوریم و از علاقه مندان دعوت می کنیم متن کامل سند را در پیوست ملاحظه نمایند.

ما ایرانی بی تبعیض می خواهیم بیانیه ی «پشتیبانان سکولار جنبش سبز ایران»

پیشگفتار و فراخوان ایرانیان و هموطنان سرافراز!

ما، امضاء کنندگان این بیانیه، بخشی از پشتیبانان سکولار حامی جنبش سبز، دریافته ایم که در لحظاتی قرار داریم که باید بر اساس وظیفه ی گریزناپذیر تاریخی خود گزینه ای را که می پنداریم صلاح آینده ی سرزمین مان در تحقق آن نهفته است پیش روی ملت بزرگ ایران و شرکت کنندگان در جنبش غرور آفرین سبز ملت مان قرار دهیم. ما باور داریم که سی سال قانون شکنی، ایجاد خفقان، نابودی آزادی بیان، برقراری زندان های عقیدتی، اعمال شکنجه، انجام قتل های زنجیره ای و کشتارهای دسته جمعی، و بی اعتنائی به تک تک مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون های بین المللی، این نکته را روشن ساخته است که نظام فعلی مسلط بر ایران، در تمامیت ساختارها و قانون اساسی اش، مشروعیت و حقانیت خود را بکلی از دست داده است.

ما، بی آنکه منکر احتمال ضروری شدن پذیرش دوران گذاری تدریجی و بی خشونت به سوی متحقق شدن خواست های خود باشیم، فکر می کنیم که هر گونه گذاری باید دارای هدف مشخصی باشد که خواست های ما بر اساس آن تهیه شده و، در نتیجه، تنها راه چاره برای نجات سرزمین مان از انواع بحران های فعلی را انحلال کامل حکومت موجود و به رای گذاشتن نوع حکومت آینده، و گزینش نمایندگان مجلسین مؤسسان و شورا، و دولت آینده ی ایران از طریق یک سلسله انتخابات آزاد، و زیر نظارت نهادهای بین المللی می دانیم. “(۱۴)

کلام کلیدی این بیانیه عدم تبعیض یعنی بیان دیگری از سکولاریسم و

لایسته می‌باشد که خود را به عنوان آلترناتیو جناح دینی جنبش که حرفی از جدائی دین از دولت نمی‌زند، مطرح می‌کند.

دفاع از لایسته و سکولاریسم فقط مختص این دو جریان نیست. تشکیلات گوناگون جبهه ملی در ایران و در خارج از کشور مدافع این اصول هستند افراد برجسته آنها از ابتدای فعالیت جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک در آن مشارکت داشته اند (۱۵). طرفداران آقای بنی صدر - انجمن های اسلامی- (۱۶) نیز از فعالان این جنبش بوده اند اینان علیرغم مسلمان بودن به جدایی دین از حکومت ایمان دارند. بسیاری از سازمان های چپ مثلا سازمان های منشعب شده از چریک ها مانند اتحاد فداییان که از افراد آزادیخواه و خوش فکر تشکیل یافته است، در این پایه گذاری همکار و همگام بوده اند و به این اصول باور دارند، جریان های سوسیال دمکرات دیگر مانند جبهه دمکراتیک ملی آقای متین دفتری همینطور از عناصر فعال جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک هستند. سازمان مقاومت ملی وابسته به زنده یاد شاپور بختیار هم بی تردید این اصول را قبول دارد. جناحی از تشکیلات اتحاد جمهوری خواهان ایران که با روش های اکثریت مخالف است از بیان اعتراضات خود کوتاهی نمی کند می تواند بی تردید همراه چنین حرکتی باشد. اما متأسفانه در جامعه ما سازمان های سیاسی به برنامه های خود تعصب می ورزند و از فرهنگ همسازی و همکاری بهره مند نمی شوند. اگر ما می‌خواهیم که توسط رقبای سیاسی از بین نرویم باید فرهنگ رقابت سالم و انتقاد سازنده را تشویق کنیم. واقع بینی حکم می‌کند که قبول کنیم در جامعه ما اکثریت مطلق یک حزب و یک اندیشه نه تنها وجود ندارد، بلکه قادر به اداره درست مملکت و حرکت دادن جامعه به سوی آزادی، دمکراسی، استقلال، لایسته و حاکمیت ملت نیست.

از آنجا که در شرایط کنونی ایران نمیتوان کلامی از لایسته گفت اپوزیسیون دمکرات و لائیک و سکولار چاره ای غیر از تشکل خود در خارج از کشور را ندارد. اگر فرض بر این باشد که بساط خامنه ای و احمدی نژاد بر چیده شود میدان مبارزه را نباید خالی گذاشت. پس ما لائیک ها و سکولارها باید جبهه سیاسی خود را هرچه زود تر تشکیل دهیم. اگر جبهه قدرتمندی از لائیک ها بوجود آید خون تازه ای در رگ های اپوزیسیون جاری خواهد شد و خواست بخش بزرگی از جامعه تامین خواهد شد و در داخل میهن این ظرفیت به صد چندان افزایش خواهد یافت. ما باید از همین امروز خود را برای رقابت سیاسی آماده سازیم همه افراد و سازمان های جمهوری خواه سکولار، لائیک و دمکرات نه تنها باید خود را متشکل سازند، بلکه باید برای مصافی بس پر اهمیت و خطیر همساز و هم گام شوند تا شاید بتوانند در مراحل بعدی

با مشارکت در مدیریت کشور اهداف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، هنری و فرهنگی خود را به واقعیت نزدیک کنند
هدف ما، به اعتقاد من، باید قوی کردن جبهه دموکراسی با همه رنگ هایش باشد. اگر اینچنین بیندیشیم شاید تصویر زیر چشم اندازی از ایران آینده را بیان کند و شاید داشتن ویزیونی و تصویر روشنی از فردا ما را در انتخاب راه کار های امروز یاری دهد :



فرهنگ قاسمی*

*رئیس اتحاد مدارس عالی فرانسه، کارشناس دفتر فرانسوی کیفیت در مدیریت آموزشی و عضو کمیته اجرایی فدراسیون اروپایی مدارس عالی.

پا نویس ها :

۱-

Hannah Arendt, la crise de la culture, Folio essai, mars 1989
Paris réédition: 29 juillet 2009, page 203

۲- به نقل از مفهوم همان جا

۳- فیلسوف و اقتصاد دان انگلیسی John Stuart Mill

۴ - برگرفته ای از آخرین اعلامیهء مهدی کروبی، همراه با دعوت به راهپیمائی در بیست و دوم بهمن :

اگر دنبال راه حل اصولی هستیم باید: بر دهان ثناگویان متملق خاک ریخت و دست و زبان و قلم خشونت گرایان بی سرمایه مهار و کنترل شود و بازار دین فروشی و انحصار طلبی طرد گردد. / تمام اصول قانون اساسی بطور کامل اجرا گردد و حق انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان در همه انتخابات ها از مجلس خبرگان رهبری گرفته تا مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری رعایت شود. بدعت زشت شورای نگهبان که تمام ایرانیان از جمله چهره های شاخص و شناخته شده را به ساتور نظارت استصوابی می سپارد باید حذف گردد. میزان باید فقط رای ملت باشد نه گزینش و مهندسی آرای مردم بر اساس سلیقه عده ای خاص. من مطمئن هستم مردم شریف ایران با عنایت به فضای مذهبی قطعا افراد صالح، سالم، متعهد و متخصص را بر مصدر امور خواهند نشاند. / آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی / فضای باز مطبوعات و به رسمیت شناختن نقد و نقادی و بازگرداندن آرامش به دانشگاه ها تحقق یابد / فضای امنیتی و جو پلیسی و محیط رعب و وحشت برداشته شود، در این فضا بستر وحدت و همکاری نیست... من رسماً اعلام می کنم دوستان و یاران ما از مقدمات و نتیجه انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم و

سرنوشت رای شان سوال داشتند. آنان حقوقی شرعی و قانونی خود را با تاکید بر اسلام و نظام و منافع ملی آنهم با سکوت و آرامش مطالبه نمودند... آخرین کلام، لازم است مردم عزیز خصوصا قشر تحصیل کرده و طبقه جوان توجه داشته باشند که آنچه امروز به نام جنبش اعتراضی در جامعه جریان دارد یک ایدئولوژی فراگیر نیست که خط کشی های سفت و سخت داشته باشد و افراد را بر اساس آن گزینش نموده و مسئولیت رفتار تمام حاضران در آن را بپذیرند. این جنبش برای دفاع از عقیده یا مرام سیاسی و دینی خاصی نیست طبعاً افراد موجود در آن دارای آرا و عقاید گوناگونی هستند که هر یک از ما می توانیم با آنها موافق یا مخالف باشیم. فصل مشترک این جنبش استیفای حق رای، انتخابات آزاد، آزادی مطبوعات، آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی، اصلاح شیوه حکومت داری و قانون مداری و رعایت حقوق شهروندی مردم است. بدون شک بالا بردن مطالبات و انحراف از اهداف ذکر شده دست آویزی برای سرکوب خشن این حرکت می گردد. لذا من به عنوان پدری پیر به جوانان عزیز و به عنوان برادری سرد و گرم چشیده و آب از سر گذشته به پیران و میان سالان عرض می کنم طرح مباحث دیگر به جز خواسته بحق و قانونی، انحراف از مسیر است و این خواست مخالفان این جنبش و در مواردی ساخته و پرداخته آنان یا عوامل نفوذی می باشد. به امید روزی که اصحاب حکومت و ارباب قدرت عقل، عدل و انصاف را بیاری بخواهند و موجبات خشنودی اولیای اسلام و مردم ایران را در پرتو به رسمیت شناختن حقوق مردم، فراهم نمایند. به

نقل از <http://www.newsecularism.com>

04/02/2010

۵- بیانیه شماره 17 میر حسین موسوی به نقل از :

<http://www.asre-nou.net/>

۶- نگاه کنید به پاوراقی ۴

-۷

<http://jomhouri.com/a/01ann/000426.php>

۸- همان جا

-۹

<http://www.akhbar-rooz.com/search.jsp?authorId=232>

۱۰-

http://www.nedayezadi.com/index.php?option=com_content&view=category&layout=blog&id=51&Itemid=81

۱۱-

http://www.nedayezadi.com/index.php?option=com_content&view=article&id=93:1388-02-21-21-29-55&catid=47:1387-09-14-18-00-27&

http://www.nedayeazadi.com/index.php?option=com_content&view=article&id=93:1388-02-21-21-29-55&catid=47:1387-09-14-18-00-27&

<http://www.newsecularism.com/2010/01/14.Thursday/011410-SecularGreens-Manifesto.htm>

<http://www.newsecularism.com/2010/01/14.Thursday/011410-SecularGreens-Manifesto.htm>

۱۵- به نقل از اصول عقاید و هدف های جبهه ملی ایران- اروپا : اصل دولتمندی

دولت جمهوری ایران دولتی است عرفی. درکشور ایران نهاد دین از نهاد دولت و حکومت پاک جداست
-۱۶

نظام پیشنهادی برای آینده ایران، طرح پیشنهادی مجامع اسلامی ایرانیان، مصوبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۲ برابر با ۲ مه ۲۰۰۳ صفحه ۲۵ جایگاه دین در دولت و حکومت

از آنجا که انقلاب ایران با اصول راهنمای مبنی بر توحید انجام یافت و از آنجا که ما بعنوان یک نیروی سیاسی با باورهای مذهبی هستیم . لازم است که جای دین و رابطه اش با دولت و حکومت را مشخص کنیم. این مساله از ابهامهای بزرگ است که هنوز جامعه ایران و روشنفکرانش با آن دست بگریبانند. از دیدگاه ما اصل راهنمای اسلام ، توحید ، بر اساس عدم زور است و روش عدم زور را برای کلیه وجوه عملی انسان پیشنهاد میکند. با عمل به این روش رشد و آزادی ممکن می گردد و انسان رستگار می شود. بنا براین دین روش زندگی و رشد برای انسان است. دین باوری است درونی که هیچ دولت ، حکومت و یا قدرتی نمی تواند آنرا به انسان تحمیل کند. دین توسط هر فرد آزادانه بعنوان روش زیست انتخاب می شود.

و هر انسانی در این انتخاب باید آزاد باشد. دین روش رهایی از روابط زور و قدرت است و نمی تواند در مقام دولت قرار گیرد. اما از آنجا که باور را از عمل نمی توان جدا کرد جدایی دین از سیاست ممکن نیست. سیاست یعنی تدبیر امور و دین نیز تدبیر امور را در اختیار انسانها قرار داده است. پس از دیدگاه ما شعار جدایی دین از سیاست تحدید حقوق مردم و در واقع مغایر مردمسالاری است. در واقع

دو برداشت تاریخی از دین شده است: دین روش آزادی و دین بیان قدرت.

از آنجا که ما به بیان دین آزادی باور داریم، دین را نه تنها از دولت و بلکه از سیاست به مثابه روش قدرتمداری نیز جدا می‌دانیم و با هر گونه استفاده ابزاری از دین مخالفیم. باورمندان به دین و مرام حق دارند روش خود را به جامعه پیشنهاد کنند و خود را در مقابل مردم نامزد قبول مسئولیتهای سیاسی و اجتماعی نمایند. در چهار چوب فعالیتهای حکومتی برداشتهای مبتنی بر دین و یا مرام تنها پس از گذراندن مراحل قانونی ضمانت اجرایی می‌یابند. هیچ برداشتی به صرف دینی بودن رسمیت پیدا نمی‌کند و هیچ اعتقادی موقعیت ویژه‌ای ندارد. و کسی مشروعیت خود را در مقام دولت و حکومت از عقیده و یا دینش نمیگیرد. بلکه مردم هستند که منشاء مشروعیت هستند و حاکمیت از طریق رای مردم و قانون انجام می‌پذیرد. بدین‌قرار دولت نسبت به هر دین و عقیده‌ای بی‌طرف است و بی‌انگیزه‌گونه برداشت رسمی از دین و یا عقیده خاصی نمی‌باشد.

کالبدشکافی مسائل انتخاباتی در ایران ۱

رژیم نمی‌تواند به مطالبات مردم پاسخ دهد 

چهارشنبه ۱۴ بهمن ۱۳۸۸ - ۳ فوریه ۲۰۱۰

دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ایران یکی از بی‌سابقه‌ترین انتخابات شکل گرفته در ۳۰ سال اخیر بود. در حال حاضر رژیم جمهوری اسلامی در وضعیتی آشفته قرار دارد که از طرفی قادر به پاسخگویی مطالبات مردم نیست و از طرف دیگر با ایجاد فضای رعب و وحشت و شکنجه و اعدام سعی دارد جو جامعه را به نفع سیاستهای خود آرام نگه دارد.

“ندای آزادی” در نظر دارد که از صاحب‌نظران و فعالین سیاسی برای تحلیل و تشریح وقایع انتخاباتی دعوت کرده و مسائل اخیر ایران را از طریق انعکاس دیدگاههای مختلف بازتاب دهد و در همین راستا و در

گام نخست مصاحبه ای با "نواز مصلی نژاد" فعال سیاسی و عضو جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران انجام داده است. این فعال سیاسی مهمترین مساله را پاسخ به مطالبات معوقه مردم می داند که از آغاز جنبش مشروطه خواهی تا کنون مورد بی توجهی قرار گرفته است اما چون این مساله با پایه و اساس رژیم جمهوری اسلامی تفاوت دارد پاسخ به مطالبات مردم در قالب رژیمی مردمی و لائیک انجام پذیر است.

و اینک مشروح مصاحبه:

چرا رژیم به موسوی اجازه داد که وارد بازی های انتخاباتی شود؟ فضای انتخاباتی در آن زمان چگونه بود؟

به علت اینکه تبلیغات رسانه های خارج کشور برعلیه رژیم شدید بود و اغلب تبلیغات روی این نکته متمرکز بود که در ایران انتخابات آزاد وجود ندارد و ایران را یک دیکتاتوری اداره می کند، اجازه دادند که برای خنثی کردن این تبلیغات فضای دیالوگ و تبلیغات باز باشد کما اینکه زمانی انتخابات آزاد در یک کشور معنی می یابد که تمام شهروندان اعم از مسلمان و غیر مسلمان، دین دار و بی دین و... بتوانند انتخاب کنند یا انتخاب شوند ولی صرفنظر از همه اینها رژیم فضایی را به نمایش گذاشت که گویا انتخابات آزاد است و دیدیم که شورای نگهبان از میان انبوهی از کسانی که خود را کاندیدا کرده بودند تنها صلاحیت 4 نفر را به رسمیت شناخت. در آن فضا هرچند تبلیغات انتخاباتی صورت می گرفت اما این مساله در محدوده عناصر تعیین شده و تایید شده از طرف حکومت بود.

اصلاح طلبان ابتدا کاندیدای خود را سید محمد خاتمی معرفی کردند. تصور اصولگرایان و در راس آنان سید علی خامنه ای این بود که اگر خاتمی وارد عرصه انتخابات شود مثل قبل حجم بزرگی از مردم ایران به وی رای خواهد داد و امکان اینکه این رای گیری را به رسمیت نشناسند وجود نخواهد داشت یا فضا به شدت ملتهب خواهد شد که در نتیجه آن امنیت رژیم به خطر خواهد افتاد لذا اصولگرایان به خاتمی توصیه کردند که خود را کاندیدا نکند. پس اصلاح طلبان مجبور شدند به سراغ میر حسین موسوی و مهدی کروبی بروند. اصولگرایان تصور نمی کردند که مردم نسبت به موسوی که 20 سال از صحنه سیاست ایران دور بوده، اقبالی نشان دهند. اصولگرایان تصور می کردند که حتی اگر موسوی با درصد ناچیزی برنده انتخابات شود آنها می توانند با تقلب وی را کنار بزنند و کاندیدای مورد نظر خود را سرکار بیاورند ولی دیدی که تمام محاسبات آنها غلط از آب درآمد و نسل جدید با وجودی

که شناخت عمیقی از موسوی نداشت برای تقابل با اصولگرایان به ویژه خامنه ای فعالانه در تبلیغات انتخاباتی شرکت کردند و فضای عمومی جامعه را به نفع موسوی دگرگون کردند.

در شب آخر اعلام نتایج چه اتفاقی افتاد که موسوی اعلام کرد برنده انتخابات است مگر در انتخابات تقلب شده باشد؟

با اقبالی که مردم نشان دادند و تعداد بسیار وسیعی (80 درصد) که در انتخابات شرکت کرده بودند، موسوی متوجه شده بود که فضا و جو عمومی به نفع وی عمل خواهد کرد. موسوی گزارشاتی نیز از حوزه های مختلف انتخاباتی دریافت کرده بود و اینها دال بر این بود که برنده انتخابات است. نه تنها موسوی بلکه افراد عادی مملکت نیز قبل از شمارش آرا بر این باور بودند که موسوی برنده انتخابات است و به هیچ وجه فکر نمی کردند تقلبی در آن سطح وسیع انجام گیرد، این بود که موسوی می دانست برنده انتخابات است.

چگونه بود که احمدی نژاد از صندوق های رای بیرون آمد؟

این موضوع برمی گردد به مسائلی که باید بطور عمیق بدان توجه کرد. از یکطرف منازعات درونی رژیم و از طرف دیگر منش و شخصیت احمدی نژاد باید مورد بررسی و مطالعه عمیق قرار گیرد. احمدی نژاد از نظر شخصیتی بیشتر خود را تابع می بیند تا تصمیم گیرنده. اتاق فکر خامنه ای و سپاه تصمیم گیرنده اصلی هستند و احمدی نژاد تنها مجری است و در واقع آنها دنبال چنین شخصیتی بودند که درباره سیاستهایشان و عملکردشان اما و اگر نداشته باشد و در بست مجری اوامر باشد کما اینکه در درون خود رژیم حتی در بین اصولگرایان و در چارچوب قوانین و ساختار جمهوری اسلامی افراد موجه تری بودند ولی بطور نسبی یک استقلال رای و نظر برای خود قائل بودند و احمدی نژاد فاقد چنین ویژگی بود و تصور خامنه ای و نزدیکانش این بود که احمدی نژاد بی دردسرتتر از بقیه حتی فردی مثل محسن رضایی است.

پیش بینی رژیم از عکس العمل مردم پس اعلام نتایج انتخابات چه بود؟
سوال بسیار خوبی است. خامنه ای هرگز پیش بینی اعتراضات جدی را نمی کرد چون بر این تصور بود که اصلاح طلبان هر چند ناراضی و نسبت به عملکرد وی (خامنه ای) معترض باشند ولی به شدت از ملتهب شدن فضا و به خطر افتادن نظام سیاسی وحشت دارند و برای حفظ جمهوری اسلامی مردم را به صحنه نمی آورند چون به تعبیر ناطق نوری که چند سال پیش گفته بود "همه در یک کشتی نشسته ایم و اگر کشتی سوراخ شود همه غرق خواهیم شد" خامنه ای چنین محاسبه می کرد که اعتراض اصلاح طلبان فراتر از نقد رسانه ای نخواهد رفت لذا دست خود را برای

تقلب گسترده و اساسا بیرون آوردن کاندیدای مورد نظر خود از صندوق های رای باز می دید و حتی در این مورد برای ناظران خارجی هم جای شگفتی بود که چگونه اصلاح طلبان اینبار جرات به خرج دادند و مردم را به خیابانها آوردند .

چرا خامنه ای انتخابات را باطل اعلام نکرد؟

شما اگر به ساختار جمهوری اسلامی و نحوه حکومت کردن حاکمان این رژیم توجه کنید متوجه می شوید که بنیانگذار جمهوری اسلامی همیشه و تا وقتی زنده بود حتی در وصیتنامه خود توصیه می کرد که در برابر مخالفان کوتاه نیایند و با شدت عمل برخورد کنند. معمولا وقتی ساختار استبدادی باشد اگر مستبد از مواضع خود یک قدم عقب نشینی کند و از شدت عمل نسبت به مردم دست بردارد خواسته ها و مطالبات گسترش پیدا کرده و اساس استبداد و دیکتاتوری به خطر می افتد و خامنه ای این مساله را دقیقا می دانست و از چند سال پیش به نیروهای تحت امر خود مرتبا موعظه می کرد: "النصر بالرعب". بنا براین خامنه ای بنا به مقتضیات سیستم استبدادی بنا را بر ایجاد وحشت گذاشته و از این به بعد هم خواهد گذاشت مگر اینکه مردم توازن قوا را به سود خود تغییر دهند.

اگر خامنه ای می خواست صدای مردم را بشنود این صدا حامل مطالبات معوقه 30 ساله یا حتی 150 ساله است چون هنوز مطالباتی که بر اساس آن نهضت مشروطه خواهی شکل گرفت بی پاسخ مانده است.

خواسته مردم چه بود آیا آمده بودند رای خود را پس بگیرند؟

30 سال حاکمیت جمهوری اسلامی هرگز به خواسته ها و مطالبات مردم پاسخ نداده است. می دانید که انقلاب بر پایه یکسری مطالبات پاسخ داده نشده شکل گرفت. هدف و خواست مردم از انقلاب تامین معیشت، آزادی و برقراری عدالت و اساسا از بین رفتن فقر و نداری، داشتن بهداشت متعارف و قابل قبول و امثال اینها بود و بر اساس اینها بود که انقلاب انجام شد ولی متاسفانه نظامی قدرت را به دست گرفت که نه تنها به این خواسته ها پاسخ نداد بلکه چیزهایی را هم که مردم برای بدست آوردنش در نظام پادشاهی مبارزه کرده بودند از دست آنها گرفت مثلا آزادی پوشش و یکسری آزادی های اجتماعی لذا خواست مردم چه در مقطع انتخابات و چه قبل از آن و چه هم اکنون داشتن امکان امرار معاش مطلوب، مسکن و آزادی های فردی سیاسی اجتماعی است و تا زمانی که مردم به خواست خود نرسیده اند و تا وقتی که حاکمیت، مردم را که صاحبان اصلی این سرزمین هستند تحقیر می کند، اعتراضات ادامه خواهد یافت و دیر نخواهد بود که مردم توازن قوا

را به سود خود تغییر خواهند داد.
راهکارهای رژیم برای بیرون آمدن از بحران پیش آمده چیست؟
راهکار واقعی پاسخ به مطالبات مردم است. خامنه ای در محاسبه خود اشتباه می کند که تصور می کند با سرکوب و جنایت و تجاوز و آدم کشی می تواند مردم خشمگین را مهار کرده و به این صورت به حکومت خود ادامه دهد. چنین چیزی امکانپذیر نیست همچنانکه شاه صدای انقلاب مردم را شنید ولی بسیار دیر، خامنه ای و هواداران ایشان باید صدای مردم را بشنوند که به نظر من نخواهند شنید و بسیار بعید است که بشنوند یا مثل شاه دیر خواهند شنید. اگر خامنه ای قدرت را به مردم واگذار کند و یک انتخابات آزاد بر اساس یک سیستم دموکراتیک در ایران انجام بپذیرد قطعاً ازخسونت بیشتر اجتناب شده است و رژیم بصورت مسالمت آمیز کنار رفته و به جای آن یک سیستم بر اساس دموکراسی، حقوق بشر و لائسیته شکل خواهد گرفت چون هم اکنون خواست عمده مردم به ویژه جوانان، سیستمی بر پایه دموکراسی وجدایی دین از دولت است.

من فکر می کنم که سردمداران این رژیم چنین مسالمتی را نشان نخواهند داد و آینده آبدستن حوادث بسیار متنوعی است که ابعاد آن چندان قابل پیش بینی نیست که امیدوارم شرایط به گونه ای باشد که سمت و سوی خسونت به خود نگیرد که اگر هم فضا به طرف خسونت متمایل شود قطعاً مسوولیت آن به عهده گردانندگان رژیم به ویژه خامنه است.

جمع بندی تحولات جنبش اعتراضی مردم در شش ماه گذشته

استمرار جنبش دموکراتیک توده ها علیه استبداد مذهبی
کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۳ بهمن ۱۳۸۸ - ۲۳ ژانویه ۲۰۱۰

برآمد اخیر جنبش آزادیخواهانه و عدالتخواهانه مردم که در پی تقلب وسیع انتخاباتی و با اعتراضات به «انتخاب» مجدد احمدی نژاد، از خرداد گذشته، در سرزمین ما آغاز گردیده و شگفتی جهانیان را برانگیخته است، در برابر سرکوبگریهای وحشیانه رژیم حاکم از پای

درنیامده، بلکه ابعاد تازه‌ای یافته است. این جنبش، طی شش ماه گذشته رشد و گسترش پیدا کرده، شعارها و خواست‌های آن نیز بسی رادیکال‌تر شده است. ویژگی‌های عمده، سیر تحولات تا کنونی و چشم‌انداز آتی آن را می‌توان بطور اجمالی، چنین برشمرد:

1- جنبش اعتراضی که در بهار امسال سربرآورده اساساً جنبشی خودجوش و خودانگیخته است. بهانه بروز این جنبش به انتخابات 22 خرداد و تقلب وسیع جناح غالب حکومت در آن برمی‌گردد، اما ریشه آن در نارضایتی عمیق و نفرت انباشته مردم از حکومت نهفته است. با وجود برخی تلاش‌ها برای سازماندهی یا هدایت آن، این جنبش در اساس غیرسازمان یافته و خودانگیخته باقی مانده است. جنبش اعتراضی مردم فاقد رهبری متمرکز و هدایت از بالاست و عمدتاً به شیوه‌ای خودگردان عمل می‌کند. ارتباطات و هماهنگی‌های درون آن، چه با استفاده از روش‌های سنتی و چه با بهره‌گیری از ابزارهای مدرن ارتباطی، غالباً محلی و پراکنده و یا افقی و شبکه ایست و نه سرتاسری و یا عمودی و هرمی. این از جمله خصوصیات مثبت جنبش بوده که مقابله و توقف آن را هم تا کنون برای حکومتگران دشوارتر ساخته است.

2- جنبش اعتراضی جاری، یک جنبش عمومی است که شرکت کنندگان در آن، از اقشار و طبقات مختلف جامعه هستند. فعالیت‌های جسورانه و پیگیرانه زنان، جوانان و دانشجویان در این میان بسیار مهم و چشمگیر بوده است. نهادهای مقاومت و مبارزه در این حرکت، نه تنها منحصر به مردان نیست، بلکه زنان جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده‌اند. تنوع و تکثر اقشار و گرایش‌های گوناگون در این جنبش که در شعارهای آن نیز بازتاب می‌یابد، از نقاط قوت اصلی آن محسوب می‌شود که به علاوه، رشد سطح عمومی جنبش دموکراتیک در جامعه ما را نیز خاطرنشان می‌سازد.

3- با وجود همه تقلاها و ترفندهای رژیم اسلامی برای خاموش کردن صدای اعتراض و توقف جنبش حوطلبانه و آزادیخواهانه توده‌ها، این جنبش در شش ماه گذشته استمرار و گسترش یافته است. در این مدت، اقشار مردم با بهره‌گیری مبتکرانه از مراسم و تجمعات رسمی و حکومتی نظیر نماز جمعه و «روز قدس» و مناسبت‌های تقویمی و تاریخی مانند «13 آبان»، «16 آذر»، «تاسوعا و عاشورا» و یا فرصت‌ها و مناسبت‌های دیگر، فریاد اعتراض خود علیه حاکمان را بلند کرده و حرکت خود را تداوم بخشیده‌اند. این حرکت در مسیر استمرار خویش از گسترش و ارتقای چشمگیری نیز برخوردار گشته است:

گرچه از آغاز این جنبش، طبقه متوسط شهری نقش برجسته‌ای در آن ایفا کرده، اما نه تنها اقشار دیگری وارد میدان شده‌اند، بلکه شعارها هم رادیکال‌تر شده‌اند. حرکتی که در آغاز، عمدتاً محدود به تهران و چند شهر بزرگ دیگر بود به تدریج و در تداوم خود، تعداد بیشتری از شهرها و حتی شهرهای متوسط و کوچک مثل کرمان، اردبیل، اراک و نجف آباد را هم در بر گرفت. در روز «عاشورا» (6دی)، بسیاری از شهرهای کشور شاهد تظاهرات گسترده ضد حکومتی و یا تبدیل مراسم سوگواری سنتی به اعتراضات علیه حکومتگران بود. در حالی که در ابتدا شعارها و خواست جنبش عمدتاً در ابطال و برگزاری مجدد انتخابات خلاصه می‌شد که «رأی من کو» بیانگر آن بود، تدریجاً شعار «مرگ بر دیکتاتور» عمومیت یافت و سپس «مرگ بر خامنه‌ای» و «مرگ بر ولایت فقیه» و یا «جمهوری ایرانی»، آشکارا تغییر نظام را مطرح می‌سازد. گذشته از اکثر شعارهای آزادی و دموکراسی خواهی که ماهیت و عملکرد استبدادی و سرکوبگرانه رژیم را آماج خود دارد، برخی شعارها علیه دیگر سیاست‌ها و اقدامات آن نیز در تظاهرات طنین انداز می‌شود: «پول ملت چی شده/ خرج اتمی شده!»، «بیکاری، اعتیاد، جنایت/ نتیجه ی بیست ساله ولایت!» و ...

4- گسترش و رادیکال‌تر شدن جنبش خود انگیخته مردم در این دوره، برخاسته از عوامل و زمینه‌های گوناگونی است که تأمل بر آنها بویژه از لحاظ استمرار و توسعه آتی جنبش، حائز اهمیت است. پیش از هر چیز پیداست که ناتوانی رژیم در نطفه خفه کردن آنچه را که «فتنه» می‌خوانند، موجب جرأت و جسارت فزاینده معترضان و پیوستن گروه‌های دیگری از مردم به جمع آنها بوده است. در واقع، عمق نارضایتی و دامنه نفرت مردم از حکومت بسیار فراتر از حد تصور و ارزیابی مستبدان حاکم بوده که همچون همه اسلاف و اقران خویش، دچار «خود بزرگ بینی» و «کوتاه بینی» مزمن‌اند. اما چگونگی مقابله و شیوه‌های برخورد دارودسته خامنه‌ای و احمدی نژاد و سپاه به اعتراضات، نه تنها باعث توقف آنها نشد بلکه بنوبه خود آنها را وسیع‌تر و رادیکال‌تر ساخت. اهانت‌های مکرر به معترضان و شعور مردم، آتش خشم آنان را شعله ور کرد و خشونت بی‌پروائی که در برابر تظاهرات آرام و مسالمت‌آمیز توده‌ها به کار گرفته شد، نه فقط آنها را به عقب ننشاند بلکه عزم آنها را در پیگیری خواسته‌هایشان استوارتر کرد. انتشار اخبار تکان دهنده از جنایات، تجاوزات و شکنجه گریها در زندان‌های پنهانی و آشکار رژیم، افکار عمومی جامعه را منقلب و حتی گروه‌هایی از طرفداران حکومت را نیز مردد و یا منفعل ساخت. پخش «اعترافات» تلویزیونی بازداشت شدگان و تکرار ترفندهای تبلیغاتی

نسبت دادن تظاهرات به «عوامل بیگانه» یا قدرتهای خارجی، بیش از هر چیز رسوائی و درماندگی خود گردانندگان حکومتی را آشکارتر کرد. تهدیدات و برخوردهای خشونت آمیز خامنه‌ای با مردم معترض و حمایت‌های همه جانبه وی از سپاه و بسیج و دولت جعلی احمدی نژاد، بیش از پیش مردم را به این نتیجه رساند که ریشه مشکلات در اینجا، در ولایت فقیه و نظام حکومت اسلامی نهفته است.

پاسخ توده‌های معترض به سرکوبگری‌های وحشیانه جناح خامنه‌ای- سپاه در عمل، در گسترش صفوف و رادیکال‌تر شدن خواسته‌هایشان بازتاب یافته است. ابراز همبستگی و همدردی با خانواده‌های قربانیان، بازداشت شدگان و زندانیان سیاسی موجب انسجام و فشرده شدن صفوف معترضان از اقشار گوناگون شده است. به کارگیری ابتکارات مختلف و استفاده از شیوه‌های نوین ارتباطی و اطلاع رسانی، در شکستن سدهای سانسور رژیم بسیار مؤثر بوده و از این رو نیز در گسترش جنبش اعتراضی نقش مهمی داشته است. حرکتها و حمایت‌های نیروهای اپوزیسیون و همه ایرانیان آزادیخواه و دموکرات در خارج از کشور، در افشای جنایات حکومت اسلامی و برانگیختن پشتیبانی افکار عمومی جهانی و مجامع بین‌المللی از جنبش دموکراتیک مردم ایران نیز در این زمینه، تأثیرگذار بوده است.

5- طی ماههای اخیر، پافشاری چهره‌ها و نیروهای اصلاح طلبان حکومتی از جمله آقایان کروبی و موسوی بر خواسته‌های خود و افشاگری سرکوبگری‌های ددمنشانه جناح خامنه‌ای- سپاه و مقاومت در برابر زورگوئی‌های این جناح، از عوامل مهم استمرار جنبش اعتراضی به شمار رفته است. گرچه اینان در صدد مهار جنبش جاری و محدود ساختن آن در چارچوب تنگ جمهوری اسلامی هستند، اما مادام که بر خواسته‌های خویش پای فشارند و مرعوب تهدیدات جناح حاکم نگردند، امکان شکاف وسیع در درون جنبش اعتراضی و همگانی و نیز امکان سرکوب وسیع را ضعیف خواهند کرد. متأسفانه بیانیه‌های اخیر چهره‌های اصلاح‌طلب و حامیان آنها و بویژه اظهارات آقای خاتمی درتشبیه اعتراضات مردمی به «غلط کردن»، گامهائی در راستای فوق نبود و نقطه عطفی را در رابطه نیروهای دخیل در این جنبش با هم، پدیدار ساخت.

5- انتشار آخرین بیانیه (شماره 17) میرحسین موسوی بعد از تظاهرات گسترده معترضان در «عاشورا»، و همچنین بیانیه «5 نفر» و سخنان مهاجرانی و خاتمی درحمله به غیر «خودی»ها، باری دیگر مسئله بحث‌انگیز نقش و جایگاه شخصیت‌های اصلاح‌طلب حکومتی در جنبش جاری مردم را مطرح می‌سازد. موسوی در این بیانیه ضمن تأکید بر برخی خواسته‌ها که قطعاً برای جنبش اعتراضی مفید و مثبت است، «راه حل»

هائی برای «مشکلات» و «بحران موجود» ارائه می‌دهد که بعضاً در تناقض آشکار با خواسته‌های مشترک امروز بخش عمده جنبش دموکراتیک مردم قرار می‌گیرد. وی با عقب‌نشینی از مواضع پیشین خود، نه تنها «ولی فقیه» را از زیر ضرب خارج می‌کند بلکه از طرح «عدم مشروعیت سیاسی» دولت احمدی نژاد خودداری کرده و این دولت را به رسمیت می‌شناسد. موسوی از طرح صریح خواست «انتخابات آزاد» (با تعریف و معیارهای شناخته شده آن) هم امتناع و «الگوی» مورد نظر خود را به «مجالس اولیه انقلاب» حواله می‌دهد. چنان که «حقوق مردم برای اجتماعات قانونی و تشکیل احزاب و تشکل‌ها» نیز به اجرای «اصل 27 قانون اساسی» رژیم احاله می‌شود.

در بیانیه «5 نفر»، خواسته‌های طرح شده رادیکالتر و نزدیکتر به خواسته‌های جنبش مردم است، اما به نظر میرسد که این بیانیه، که بلافاصله پس از بیانیه میر حسین موسوی منتشر شده، با طرح خواسته‌های رادیکالتر وظیفه نوعی تقسیم کار را بر عهده داشته و در حالیکه بیانیه موسوی به اصطلاح کف مطالبات اصلاح‌طلبان را طرح می‌کند، این بیانیه وظیفه طرح اصلاحات حداکثری آنها را دارد. همزمان مصاحبه مهاجرانی و تاکید وی بر حفظ نظام و حمله وی به غیر«خودی»ها، ضمن آن که این بیانیه صرفاً خامنه‌ای را هدف حمله خود قرار می‌دهد و نه اصل ولایت فقیه را، نشان داد که جایگاه این بیانیه در محدوده بین «خودی»ها است. خاتمی در صحبت‌های اخیر، با حمله به ساختارشکنان و فعالین سیاسی خارج از کشور، تاکیدات چندباره خود را بر حفظ نظام و لزوم حفظ آرامش تکرار کرده است. در مقابل تغییر روش اصلاح‌طلبان و نشانه‌های عقب‌نشینی و پیام‌های آشتی‌جویانه آنها، خامنه‌ای تا کنون قدمی به عقب برنداشته و همچنان بر موضع خود قرار دارد. در موقعیت کنونی، عقب‌نشینی بخشی از جنبش «سبز» و تلاش در مصالحه با جناح مقابل و ایستادگی خامنه‌ای بر مواضع خود، ناگزیرا به تقویت وجه سکولار جنبش انجامیده و تشکل نیروهای لائیک و دموکراتیک را تسهیل خواهد کرد.

6- اما در برخورد با نقش و موقعیت اصلاح‌طلبان حکومتی و یا آن بخش از جنبش اعتراضی که «جنبش سبز» و یا «راه سبز» نامیده می‌شود، در این فاصله، جدا از نیروهائی که با این جنبش به هیچ وجه قرابتی احساس نمی‌کنند، سه گرایش مشخص در درون جنبش اعتراضی مردم و در میان نیروهای اپوزیسیون حامی آن، شکل گرفته است: گرایش نخست که پیروی کامل از اصلاح طلبان حکومتی و «راه سبز» را آویزه گوش خود ساخته و همگان را به پرهیز از «تندروی» فرا می‌خواند، گرایش میانی که خواسته‌های فراتر از خواست سران اصلاح‌طلب دارند ولی درنهایت

«صلاح» جنبش را آن می‌بینند که دنباله روی از آنها را تجویز کنند. این دو گرایش، علیرغم اختلافاتشان، در عمل سیاست دنباله‌روی از اصلاح طلبان را دنبال کرده و استقلال عمل اپوزیسیون را باور ندارند. گرایش سوم ضمن تأکید بر تلاش حداکثر برای حفظ نیروها و گرایش‌های گوناگون درون جنبش، دنباله‌روی از اصلاح‌طلبان حکومتی را موجب انحراف و شکست این جنبش دانسته و آن را کاملاً نفی می‌کند. این گرایش که ما نیز خود را متعلق به آن می‌دانیم به لزوم شکل‌گیری کانون‌ها، نهادها و ائتلاف‌های مستقل از حکومت و همه جناح‌های آن، در درون جنبش عمومی جاری و در ارتباط با جنبش‌های اجتماعی و صنفی تأکید می‌کند که هسته‌ها و نشانه‌هایی از این گونه گردهم‌آئی‌ها در میان دانشجویان، دانشگاہیان، نویسندگان و روشنفکران و ... نیز به چشم می‌خورد. طی همین دو هفته اخیر، بیانیه‌های متعددی که نوعاً اعلام هویت مستقل نیروهای سکولار و تحول خواه می‌باشند، صادر شده‌اند.

7- مسئله مهم دیگر درباره جنبش اعتراضی توده‌ها، که بی ارتباط با موضوع بند بالا نیست ولی فراتر از آن و خصوصاً پس از تظاهرات روزهای «16 آذر» و «عاشورا»، بحث‌های زیادی را برانگیخته، مسئله «تندروی» و «خشونت» است. طی هفته‌های اخیر، «ناصرحان» و یا «مصلحت اندیشان» بسیاری در داخل و خارج کشور، مرتباً خطاب به تظاهرکنندگان تذکر، هشدار و اخطار می‌دهند که از «تندروی» و «حرکت خشونت آمیز» بپرهیزند، بدون آنکه صراحتاً بگویند که کدامیک از شعارها و یا حرکت‌های تاکنونی معترضان را «تندروانه» یا «خشونت‌آمیز» تلقی می‌کنند. برخی از آنان نیز مکرراً مخالفان را از «بالا بردن سطح مطالبات»، «افراطی‌گری»، «قطبی سازی» و امثال اینها برحذر می‌دارند ولی غالباً مصداق‌های معینی به دست نمی‌دهند. جدا از اینکه «تندروی» یا «کندروی» در جنبش‌های سیاسی و اجتماعی برحسب شرایط زمان و مکان، توازن قوا و سطح آگاهی مردم متغیر بوده و معیار ثابتی برای سنجش آن وجود ندارد، این نکته کاملاً بدیهی و برای معترضان نیز آشکار است که هر خواستی در هر شرایطی قابل تحقق نیست. اما اکثریت قریب به اتفاق همه شعارهایی که در تظاهرات و تجمعات مردمی سر داده شده، به صورت خودجوش، از درون خود آنها برخاسته و کمابیش همگانی شده است بدون آن که عناصر یا جریان‌اتی بتوانند شعارهای خود را از بیرون به این حرکت تحمیل نمایند. برعکس، این اصلاح طلبان حکومتی هستند که در راستای حفظ نظام جمهوری اسلامی می‌کوشند تا شعارها و خواست‌های مردم را در کادر همین نظام محدود کنند. اکثریت قریب به اتفاق تظاهرکنندگان نیز با تحمل

همه فشارها و سرکوبگری‌های جناح غالب، در پی آنند که خواسته‌هایشان را به صورت آرام و مسالمت‌آمیز طرح و مطالبه کنند. واکنش دفاعی موردی مردم در برابر تهاجمات وحشیانه عوامل و مزدوان حکومتی را نمی‌توان با خشونت عریان رژیم قیاس کرده و آن را به حساب «خشونت آمیز» شدن حرکت مردم گذاشت، همان مردمی که در موارد متعدد، خود مانع درگیری با نیروهای امنیتی می‌شوند. عصیان در برابر حکومت ستمگر و قوانین ستمگرانه، حق مسلم و شناخته شده مردم، محسوب می‌شود.

۸- رشد و گسترش جنبش مردم به رغم همه خشونت‌ها و تهاجمات رژیم، که آن را با بزرگترین بحران سیاسی و اجتماعی دوران حیات شوم خویش مواجه ساخته، در عین حال تأثیراتی را نیز بر موقعیت و ترکیب دستجات درونی آن برجای گذاشته است. با ناکارآمدی افزونتر ابزار فریب، اکنون بیش از هر زمان دیگر، سرکوب و خشونت شدید و مستمر به تکیه‌گاه اصلی حکومت تبدیل گردیده است. تهدید، ارعاب، سرکوب، حبس و کشتار، معرف عمده واکنش آن در مقابل حرکت آزادیخواهانه و عدالت‌طلبانه مردم بوده است. اما این توسل وسیع، عریان و ممتد به زور و خشونت، باقی مانده اعتبار و مشروعیت آن را هم بر باد داده است. رژیمی که اساساً بیگانه با مبانی دموکراتیک بوده و در جریان رسوائی بزرگ قلب انتخاباتی خرداد گذشته، تتمه اعتبار سیاسی خود را در داخل و خارج از دست داده است، در روند واکنش و نحوه برخورد به حرکت اعتراضی مسالمت‌آمیز مردم (دستگیرهای فله‌ای، تجاوز در زندان‌ها، قتل در ملا عام، تیراندازی به مردم در روز عاشورا، جلوگیری از برگزاری مجالس ترحیم و ...) از دیدگاه مذهبی نیز زیر علامت سؤال رفت. شکاف درونی رژیم و میان رژیم و بخشی از روحانیت، گسترش یافته و باقی مانده پایگاه اجتماعی آن نیز دچار ریزش شده است. اکنون در اثر اعمال و رفتار رژیم طی شش ماه اخیر بر اکثریت وسیع مردم عیان شده که اگر قدری خویشتن‌داری در سرکوب و کشتار از سوی حاکمان هم صورت گرفته، صرفاً بر پایه «محاسبه» و هراس و وحشت از گسترش باز هم بیشتر اعتراضات بوده است و لاغیر.

اما اتکا به سرنیزه و سرکوب در درون جناح خامنه‌ای- سپاه هم جابه جایی‌های را پدید آورده است. عناصر و عوامل امنیتی و نظامی موقعیت بالاتری را به چنگ آورده‌اند. سپاه پاسداران رژیم که دستگاه اطلاعاتی خاص خود را رسمیت بخشیده، وزارت اطلاعات را هم قبضه کرده است. این جناح همراه با توسعه و تقویت ماشین سرکوب حکومتی (و از جمله گسترش نیروهای بسیج، ایجاد ۶ هزار «مرکز بسیج مخصوص مدارس» و قدرت نمایی‌های نظامی) می‌کوشد که با راه‌اندازی راهپیمایی‌های

فرمایشی، باقی مانده نیروهایش را متشکل و امیدوار سازد. ولی ترس و تردید نسبت به بقا و چگونگی حفظ رژیم و اختلاف نظر پیرامون شیوه‌های سرکوب معترضان، جدا از رقابت‌های همیشگی آنها، باز هم شکاف درون حکومتی را شدت می‌بخشد. واکنش به بیانیه اخیر موسوی هم از تشدید این اختلافات خبر می‌دهد. رفسنجانی همچنان در اتاق انتظار است تا در صورت اندکی عقب‌نشینی از طرف جناح خامنه‌ای به عنوان «محلل» وارد معرکه شده و نظام و خود را از این «مخمصه» نجات دهد. در برابر صفوف مردم، عمده نیروها و امکانات باقی مانده برای دارودسته خامنه‌ای عبارتند از: بخشی از روحانیت (در شورای نگهبان، دستگاه قضائی، مجلس خبرگان و حوزه‌ها)، فرماندهی سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی و پول فراوان نفت که سومی از طریق روندی بیسابقه از حیف و میل و غارتگری، غالباً صرف تغذیه و تقویت دوتای دیگر می‌شود. تلاش‌های تا کنونی این جناح برای ایجاد شکاف و پراکندگی در صفوف مردم، تا به حال نتیجه معکوس برای آن به بار آورده است. اما اکنون، بدنبال تظاهرات تاسوعا و عاشورا، مصلحت‌طلبانی از هر دو سو؛ بطور جدی احساس خطر کرده و به منظور تأمین بقای نظام، در پی وادار کردن جناح‌های حکومتی به سازش و کاهش اختلافات و از این طریق آرام کردن اوضاع و به بیراهه کشاندن جنبش مردم هستند. به همین دلیل نیز ضرورت پایه‌ریزی و پیوند حرکتهای و کانون‌های مستقل اهمیت می‌یابد.

۹- در عرصه بین‌المللی نیز رژیم حاکم بر ایران در موقعیت نامساعدی واقع است. بعد از آغاز حرکت مردم، انزوای حکومت ملایان در صحنه جهانی بیشتر و «دوستان» آن کمتر شده است. اعطای امتیازات و واردات بیسابقه از خارج به بهای توقف فعالیت تولیدی در داخل نیز حامیان پایداری برای رژیم به وجود نمی‌آورد. تأثیرات مجازات‌های بین‌المللی در رابطه با بحران اتمی، بحران اقتصادی گریبانگیر کشور را هم تشدید می‌نماید. در همین حال، با برگزاری مذاکرات ژنو با دولت‌های (۵+۱) در مهرماه، برخی از جریان‌های حکومتی در پی آن بودند که با حصول نوعی توافق با خارج شاید دست بازتری برای مانور و خواباندن حرکت مردم در داخل پیدا کنند. لکن با مخالفت و مانع تراشی برخی دیگر از دستجات در مورد طرح پیشنهادی «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» و با رد پیشنهاد مذاکره مستقیم دولت آمریکا از طرف خامنه‌ای که امکان مذاکره احتمالی آتی را نیز به بعد از رفع «غائله» در داخل موکول کرده، تشدید مجازات‌ها علیه ایران در دستور کار دولت‌های غربی قرار گرفته است. اما با رشد و گسترش جنبش اعتراضی مردم در ماه‌های اخیر، چنین به نظر می‌رسد که

تصویب و اجرای تحریم‌های اقتصادی شدیدتر به خاطر اثرات زیانبار آن بر مردم، فعلاً به تعویق افتاده و فشارهای مالی و سیاسی بر ارگان‌ها و مسئولین حکومتی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. آشکار است که مردم ایران ضمن استقبال از تشدید فشارهای سیاسی و دیپلماتیک علیه رژیم حاکم و تحریم کامل تسلیحاتی آن، مخالف طرح و تصویب مجازات‌های اقتصادی که کار و معیشت روزمره آنها را نیز در تنگنای شدیدتری می‌گذارد، هستند. در صورت گسترش و ارتقای بیشتر جنبش آزادیخواهانه و حوطلبانه مردم، روزی فرامی‌رسد که برای از کار انداختن ماشین سرکوب و دستگاه اداری و اجرایی رژیم، تحریم اقتصادی آن را نیز مقتضی می‌سازد. اما در این حالت نیز چه بسا خود مردم و کارگران با اعتصابات خود و بستن شیرهای نفت، این کار را به انجام برسانند. مردم ایران طبعاً خواستار جلب حمایت افکار عمومی جهان از مبارزات حق طلبانه جنبش و محکومیت رژیم اسلامی به خاطر سرکوبگری‌ها و پایمال کردن حقوق بشر در ایران هستند ولی با هرگونه دخالت خارجی در تعیین سرنوشت و آینده شان مخالفت می‌ورزند.

۱۰- با وجود رشد و گسترش سریع جنبش اعتراضی مردم طی ماههای گذشته و با توجه به مختصات و شرایط موجود جامعه ما می‌توان دید که این جنبش هنوز ظرفیت کامل خود را به میدان نیاورده است. بخش بزرگ از این کوه یخ عظیم که از تابستان تا کنون نمایان شده، هنوز فرصت و امکان ظهور نیافته است. کارگران و تهیدستان که امروزه از شدت بیسابقه‌ای از بیکاری رنج می‌برند و بواسطه گرانی روزافزون زیستمایه اندک آنها دستخوش سودجوئی‌ها و ماجراجوئی‌های حکومت اسلامی و شرکای سرمایه‌دار آن قرار گرفته است، هنوز سهم و جای سزاوارشان را در این جنبش نیافته‌اند. گرچه کارگران، حاشیه نشینان، کارمندان، معلمان و دیگر اقشار زحمتکش و محروم به صورت فردی یا گروهی در این حرکت مشارکت دارند ولی جای حرکات و مبارزات دسته جمعی و اعتصابات آنها در این میان خالی و یا خیلی محدود است. سرکوب، پراکندگی و ضعف جنبش چپ در ایران و سرکوب و نقصان تشکلهای صنفی مستقل و نبود چشم انداز یا نومیدی نسبت به تحولات ثمربخش می‌تواند از جمله علل این مسئله و این کمبود بزرگ جنبش عمومی جاری باشد. اما علتی که در شرایط امروز بیش از همه به چشم می‌خورد، نبود یا کمبود ارتباط و اطلاع‌رسانی در بین اقشار مختلف اجتماعی است. در وضعیت سانسور حاکم بر جامعه، آن دست از اقشار و گروه‌هایی که امکان دسترسی به اینترنت ندارند و نمی‌توانند از امکانات تلویزیونهای ماهواره ای خارجی هم استفاده کنند، عملاً راه دیگری برای خبرگیری و خبررسانی جز ابزارها و شیوه های سنتی ندارند که

طبیعتاً سرعت و دامنه اینها نیز محدود است. گسترش و تقویت مبارزات و جنبشهای صنفی و اجتماعی در پیوند با جنبش عمومی مردم و تلاقی پیکار برای آزادی و مبارزه برای نان، می تواند پتانسیل های بزرگ جنبش را به منصف ظهور رساند.

۱۱- نقیصه بزرگ دیگر جنبش در مرحله کنونی، نبود استراتژی مشخص برای پیشبرد جنبش و فقدان آلترناتیو معتبر و مؤثر در مقابل وضعیت حاکم است که این مسئله طبعاً با فقدان رهبری جنبش جاری نیز ارتباط می یابد. گفتیم که ویژگی خودانگیختگی و خودگردانی تاکنونی و همچنین تنوع و ترکیب رنگین کمان این جنبش از نقاط قوت آنست. اما برای تداوم و توسعه آن، حصول حد معینی از هماهنگی های تاکتیکی و استراتژیک و شکل گیری بدیلی مشخص و امید آفرین، بیش از پیش ضروری می شود. ایجاد و تقویت نهادهای، کانونها و ائتلافهای مستقل در عرصه های مختلف فعالیت و حیات اجتماعی، همکاری و اتحاد شخصتها، نیروها و جریانات دموکرات، چپ و ترقیخواه و هماهنگی و همگرایی میان آنها، می تواند در راستای تدوین استراتژی مشترک و شکل گیری آلترناتیو معتبر برای تحقق اهداف جنبش دموکراتیک مردم مفید و کارساز باشد. جنبش جاری مردم، ضمن استمرار خویش باید بتواند بر این نقیصه فائق آید زیرا که در غیر این صورت همانطور که تجارب خود جامعه ما و دیگر جوامع هم نشان داده است، جنبشهای بزرگ و اثرگذار اجتماعی هم نمیتوانند با توقف و ناکامی روبرو شوند.

۱۲- در پرتو ملاحظات بالا، اکنون میتوان به این پرسش پرداخت که آیا جنبش مردم در وضعیت کنونی از حیطة «رفرم» (تغییرات محدود یا وسیع به شیوه تدریجی) فراتر رفته و به مرحله «انقلاب» (تغییرات رادیکال دفعی) رسیده است؟ شعارهای تغییر رژیم به دفعات و در سطحی وسیع در این جنبش طنین انداز شده است و کمتر کسی نیز امروز تردید دارد که هرگاه رفراندومی در شرایط آزاد برای نفی رژیم حاکم برگزار گردد از رأی مثبت اکثریت وسیع مردم برخوردار نشود. اما در برابر این خواست وسیع «سلبی»، هنوز و تا به امروز خواست «اثباتی» وسیع و یا جایگزین مورد قبول و توافق توده ها، شکل نگرفته است. هر چند که رابطه مردم با حکومت بویژه در پی تحولات شش ماه گذشته، عمیقاً و وسیعاً تغییر یافته است و سرعت و وسعت تحولات در چنین شرایط حساسی نیز به سوابق قابل پیش بینی است، ولی جامعه و جنبش عمومی مردم هنوز در موقعیت انقلابی قرار نگرفته است.

رژیم اسلامی حاکم هنوز میتواند با امکانات موجود خود با دستگیری های وسیع تر فعالان، اعلام حکومت نظامی، راه انداختن حمام

خون، جنبش حق‌طلبانه مردم را مهار و متوقف کرده و چند صبحی بر عمر تب‌هکارانه خویش بیفزاید. احتمال عقب نشینی و پذیرش بخشی از خواست‌های مردم از جانب گردانندگان حکومتی، بسیار اندک است ولی منتفی نیست و این حالتی است که با شدت‌گیری شکاف‌های درونی و ناتوانی در سرکوب جنبش رژیم، در آستانه سقوط واقع شود. در این حالت، مذاکره علنی برای جلوگیری از خونریزی و صدمات بیشتر به لحاظ اصولی می‌تواند مطرح شود. لکن روشن است که مذاکره‌ای که بخواهد جنبش جاری مردم را وجه المصالحه «چانه زنی در بالا» و «آرامش فعال» در پائین قرار بدهد، بنا به تجربیات تلخ سال‌های گذشته، از سوی مردم نفی و طرد می‌شود.

13- از دیگر الزامات رشد و گسترش آتی جنبش اعتراضی مردم، یکی هم این است که روند همکاری‌ها و هماهنگی‌های درونی جهت تدوین استراتژی مشترک، شعارها و خواست‌های مشترک و همگانی آن را نیز مشخص نماید. گفتیم که در این جنبش خودجوش و متکثر، اقشار و لایه‌های مختلف جامعه خواست‌ها و مطالباتشان را بر زبان می‌آورند. تردیدی نیست که «آزادی» وجه مشترک بسیاری از شعارهاست که با واژه‌ها و عبارات گوناگون سر داده می‌شود، شعار دیگری که از آغاز جنبش اعتراضی تا کنون مرتباً تکرار شده و می‌شود و به صورت «کف» مطالبات مشترک معترضان درآمده است، خواست برکناری احمدی نژاد است، هر چند که در تظاهرات اخیر شعارها علیه شخص خامنه‌ای فزونی یافته است. خواست‌ها و حقوق دموکراتیک نیز البته، جایگاه مهمی در مجموعه شعارها دارند. انتخابات آزاد با نظارت بین‌المللی از جمله آنهاست که می‌تواند به عنوان یکی از شعارهای مشترک جنبش مطرح گردد. لکن ناگفته پیداست که این خواست، صرفنظر از عملکرد رژیم، در تعارض با قانون اساسی آن قرار می‌گیرد که دین و دولت را تلفیق و «ولایت مطلقه فقیه» را هم در جایگاهی فراتر از قانون قرار داده است. بنابراین خواست انتخابات آزاد، خواه ناخواه، موضوع تغییر قانون اساسی رژیم را به میان می‌کشد، در حالی که موسوی و طرفدارانش خواهان اجرای بدون تنازل، همین قانون هستند. مسئله کلیدی در اینجا همانا «جدائی دین از دولت» و یا به قول تظاهرکنندگان در «16 آذر»، «شعار ملت ما / دین از حکومت جدا» است که بدون طرح و پیگیری آن توسط جنبش مردم، غالب شعارهای آزادی و دموکراسی خواهی آنها نیز تعلیق به محال و ناکام خواهد شد. در میان مجموعه شعارهای مطرح شده تا کنون، کمتر نشانی از «نان» (حق کار، اشتغال، بهداشت، مسکن و ...) به چشم می‌خورد، در صورتی که نه تنها زحمتکشان و تهیدستان، بسیاری از اقشار دیگر نیز به درجات متفاوت، «غم نان» دارند. رفع

این نقصان، نه فقط برای جلب افشار بیشتر و تقویت جنبش که برای افشای ماهیت کاملاً دغلبازانه، «عدالت پروری رژیم» و صدقه دهی های «دولت امام زمان» ضرورت دارد.

بر خلاف تصورات مصلحت‌اندیشانی که از «تند شدن شعارها» و «بالا رفتن سطح مطالبات» بیمناک شده‌اند، توده‌های مردم در جریان مبارزات قبلی و جاری خود به تجربه دریافته‌اند که رژیم حاکم به سهولت به خواست‌های حق طلبانه شان تن نمی‌دهد، مگر آن که «خطر» از دست رفتن کنترل اوضاع را احساس کند و یا در سرashیب سقوط قطعی قرار بگیرد. بدیهی است که در تنظیم و تعیین شعارهای واحد و متمرکز جنبش مرکب و متنوع موجود، افزودن بر خواستهای مشترک شرکت کنندگان، ملاحظات مربوط به جلب نیروهای بیشتر به جنبش و متقابلاً ریزش افزونتر در قوای دشمن را در مد نظر قرار می‌دهند. اما این موضوعی است که به مسئله تأمین حد معینی از هماهنگی و همکاری در میان نیروها و گرایشهای درون جنبش جهت تضمین تداوم و گسترش آن ارتباط می‌یابد.

در شرائط حاضر همکاری و اتحاد عمل نیروهای آزادیخواه و دمکرات معتقد به جدائی دین از دولت و مدافع مطالبات جنبشهای اجتماعی در ایران، ضرورتی است تاریخی و انکارناپذیر. لازم است تا اپوزیسیون دمکرات و آزادیخواه که برای استقرار دمکراسی، جدائی دین از حکومت و حفظ استقلال و صلح مبارزه می‌کنند، تلاشهای خود را برای سامان دادن به یک جبهه سیاسی دمکراتیک و آزادیخواه دو چندان کنند. سازمان ما که از دیرباز همواره بر ضرورت همکاری، اتحاد عمل و هماهنگی نیروهای آزادیخواه و دمکرات تاکید داشته، آماده است تا دست همه این نیروها را برای همکاری تا رسیدن به یک ائتلاف پایدار سیاسی برای استقرار یک جمهوری دمکراتیک و لائیک به جای جمهوری اسلامی در ایران، بفشارد.

دو بیانییه، دو سیاست

یکشنبه ۲۰ دی ۱۳۸۸ - ۱۰ ژانویه ۲۰۱۰
احمد آزاد

میر حسین موسوی، همچون همه اصلاح طلبان حکومتی بارها تاکید داشته

است که حفظ نظام محرک اصلی تلاش‌های وی می‌باشد. میرحسین موسوی، نه در این بیانیه و نه در شانزده بیانیه قبلی، از این خط تخطی نکرده است، یعنی تأکید بر جنبه اسلامیت نظام و لزوم حفظ آن، تأکید بر جنبه اسلامیت جنبش «سبز»، و تأکید بر لزوم تغییر در روش حکومتداری و خساراتی که تاکنون شیوه حکومتداری جناح مقابل بر جامعه و انقلاب «اسلامی» ایران وارد کرده است.

سیر تحولات ایران از زمان انتخابات 22 خرداد تا به امروز، ظرف شش ماه، نشانگر تغییراتی در مضمون جنبش ضمن حفظ شکل آن می‌باشد. مقاومت جناح حاکم در پذیرش خواسته‌های مردم و ادامه سیاست‌های مستبدانه و توسل به خشونت و سرکوب، عملاً جنبش اعتراضی را از طرح خواسته‌های اصلاح طلبانه به سمت خواسته‌های ساختارشکنانه سوق داده است. در این شرائط اصلاح‌طلبان حکومتی در موقعیت دشواری قرار دارند. از یک سو در درگیری با جناح مقابل، در حال حاضر برگ برنده‌شان، اعتراضات خیابانی است و از سوی دیگر تنوع درونی جنبش اعتراضی و چرخش فاحش آن به سمت شکستن پایه‌های نظام جمهوری اسلامی، مغایر است با هدفی که اینان دنبال می‌کنند. بیانیه هفدهم میرحسین موسوی و بیانیه 10 گانه پنج «روشنفکر دینی» در چنین شرائطی منتشر شده‌اند و طبعاً نمی‌توانند بری از تأثیر تحولات چند ماه اخیر باشند.

بیانیه پنج «روشنفکر دینی» به فاصله چند روز پس از بیانیه میرحسین موسوی منتشر شده است. نویسندگان این بیانیه می‌گویند که در چارچوب بیانیه میرحسین موسوی قرار دارند. این پنج تن، که عبارتند از گنجی، کدیور، مهاجرانی، سروش و بازرگان، چهره‌های شناخته شده اصلاح‌طلبان هستند. در بیانیه خود نیز تأکید کرده‌اند که «بخش کوچکی از جنبش سبز سراسری مردم ایران» هستند و از «مواضع رهبران جنبش در داخل کشور (موسوی، کروبی و خاتمی)» کاملاً حمایت می‌کنند. طبعاً این پرسش پیش خواهد آمد که پس چه نیازی به صدور بیانیه و پیشنهاد 10 ماده به عنوان «خواسته‌های بهینه جنبش سبز مردم ایران»، بلافاصله پس از بیانیه میرحسین موسوی، می‌باشد؟ در توضیح می‌گویند که بدلیل «تنگناهای سیاسی داخل کشور»، بیانیه هفدهم میرحسین موسوی «جنبه حداقلی» دارد. بدیگر سخن رهبران «جنبش سبز» بدلیل تنگناهای سیاسی از طرح کامل مطالبات و خواسته‌های مردم خودداری کرده‌اند، و این پنج نفر، با آگاهی به مسائل جامعه ایران و خواسته‌های مردم، آن خواسته‌ها را در 10 ماده فرموله کرده‌اند. اما با کمی دقت می‌توان دید که این دو بیانیه

مضمونا در یک چارچوب قرار ندارند.

میر حسین موسوی، همچون همه اصلاح طلبان حکومتی بارها تاکید داشته است که حفظ نظام محرک اصلی تلاش‌های وی می‌باشد. میرحسین موسوی، نه در این بیانیه و نه در شانزده بیانیه قبلی، از این خط تخطی نکرده است، یعنی تاکید بر جنبه اسلامیت نظام و لزوم حفظ آن، تاکید بر جنبه اسلامیت جنبش «سبز»، و تاکید بر لزوم تغییر در روش حکومتداری و خساراتی که تاکنون شیوه حکومتداری جناح مقابل بر جامعه و انقلاب «اسلامی» ایران وارد کرده است.

این بیانیه اما با توجه به سیر رویدادهای دو ماه اخیر، زبان ساده‌تر و صریح‌تری بخود گرفته است. مقدمه آن زمینه‌چینی است برای طرح 5 پیشنهاد، که بسیار سیاستمداران و با دقت تنظیم شده و در مجموع یک سیاست محوری را دنبال می‌کند. مضمون اصلی این نامه پیشنهاد یک «آشتی جناحی» است به جناح مقابل از طریق جداکردن خامنه‌ای از دولت احمدی نژاد و سپاه، برکناری احمدی نژاد و تشکیل یک دولت «ملی»، مشابه دولت‌های دهه اول حکومت اسلامی، که همه جناح‌ها در آن حضور داشته باشند.

میر حسین موسوی در این بیانیه بدون آن که اشاره‌ای به ولی فقیه و نقش وی در سیاست‌های حکومت، بویژه در این شش ماه گذشته کند، مسئولیت تمام مصائب و مشکلات کنونی جامعه را متوجه دولت کرده است. وی در بند اول می‌خواهد که ولی فقیه دست از پشتیبانی دولت برداشته و آن را در مقابل مجلس و قوه قضائیه تنها گذارد. وی بخوبی از اختلافات درونی جناح حاکم و مخالفت بخشی از به اصطلاح «اصولگرایان» و بخشی از آخوندها با احمدی نژاد و قدرت‌گیری سپاه مطلع است. وی بخوبی می‌داند که بدون حمایت خامنه‌ای، دولت احمدی نژاد با دشواری‌های بسیاری مواجه خواهد شد. بی دلیل نیست که مخالفان احمدی نژاد در صفوف جناح حاکم به بیانیه موسوی کم و بیش مثبت برخورد کردند و برعکس طرفداران دولت احمدی نژاد به اینان و دعوت میر حسین موسوی به شدت خصمانه پاسخ دادند. وی همچنین راه حل میان مدتی هم پیشنهاد کرده است که همانا، سازمان دادن یک سیستم انتخاباتی، برای دوره‌های بعدی، با محدود شدن حوزه نظارت استصوابی و عدم حذف جناح‌ها از انتخابات است. میر حسین موسوی هیچگاه از انتخابات آزاد (مطابق معیارهای متعارف و شناخته شده آن) سخنی به میان نیاورده و در این بیانیه نیز صحبتی از انتخابات آزاد نیست. بلکه عمدتاً تأمین و تضمین آزادی انتخابات بین جناح‌های رژیم، هدف وی می‌باشد. بیانیه پنج «روشنفکر دینی» اما تفاوت‌های آشکاری با بیانیه موسوی دارد، اگر چه آنها نیز حفظ نظام را هدف اصلی تلاش‌های خود می‌دانند،

اما نگاهی به ده ماده بیانیه آنها نشان می‌دهد که علیرغم ادعایشان، صرفاً تنگناهای سیاسی دلیل تفاوت کیفی و مضمونی بیانیه میر حسین موسوی و این پنج نفر نبوده است.

- بیانیه پنج نفر خامنه‌ای را از دولت جدا نکرده و تنها دولت را مسئول وضعیت کنونی جامعه قلمداد نمی‌کند، بلکه به صورت عام، حاکمیت (که اشاره به جناح حاکم دارد) را خطاب قرار داده و از اصطلاحاتی چون «بخشهای افراطی حاکمیت»، «استبداد دینی»، «رژیم»، «زمامداران خودکامه» و غیره برای نشان دادن مسببین وضعیت کنونی بهره می‌گیرد، و خواهان نفی «ولایت جائر» می‌شود.

- این بیانیه به روشنی خامنه‌ای را هدف قرار داده است. در سه مورد به وی اشاره کرده و می‌گوید: «گفتمان "توطئه دشمن" که ولی جائر در طول 20 سال گذشته ترویج...»، «به رسمیت شناختن تکثر و تنوع در فضای سیاسی کشور و بالاخره نفی ولایت جائر است»، و در آخر تأکید کرده‌اند که «نپذیرفتن این خواسته‌های بهینه جنبش سبز، و افزودن سرکوب و ارعاب نه تنها ما را از بحران عبور نخواهد داد، بلکه ایران را در بحران عمیق‌تری فرو خواهد برد، و تبعات سهمگینی از پی خواهد آورد، که مسئولیتش با "صاحب ولایت مطلقه" است...». معنی لغت «جائر» در ادبیات فارسی «ستمگر» و «ظالم» است، ولی در ادبیات مذهبی بار بیشتری از یک ستمگر داشته و برای یک مسلمان معتقد، نوعی لزوم قیام در مقابل «حاکم جائر» را معنی می‌دهد. از نظر این پنج نفر خامنه‌ای یک حاکم جائر است که یا باید از ظلم و ستم دست بردارد و یا باید از حکومت خود برکنار شود. آنها مسئولیت عمیق‌تر شدن بحران حکومت اسلامی، که با خود احتمال فروپاشی نظام را بدنبال خواهد داشت، مستقیماً بر دوش «صاحب ولایت مطلقه» یعنی خامنه‌ای می‌گذارند.

- بیانیه تلویحا و در لفافه تغییر قانون اساسی را طرح می‌کند. مواردی همچون «استقلال قوه قضائیه از طریق انتخابی کردن ریاست آن»، «انحلال شورای غیرقانونی عالی انقلاب فرهنگی» و یا «انتخابی کردن، نقدپذیر و پاسخگو کردن همه متصدیان رده اول کشور» مواردی هستند که در ده ماده خواسته شده و تحقق آنها منوط به تغییر قانون اساسی است. میر حسین موسوی هیچگاه سخنی از تغییر قانون اساسی به میان نیاورده است.

- بیانیه بطور مشخص خواستار استعفاء دولت، برگزاری مجدد انتخابات ریاست جمهوری، لغو نظارت استصوابی و تدوین ضوابط برگزاری انتخابات آزاد می‌باشد. همچنین این پنج نفر خواهان محاکمه عاملان و آمران جنایتهای اخیر شده‌اند. (خواستی که در بیانیه نه ماده‌ای قبلی میر حسین موسوی طرح شده بود، ولی این بار حذف شده است).

نگاه به همین چند مورد بخوبی نشان می‌دهد که سیاستی که این دو بیانیه دنبال می‌کنند یکسان نیست. اگر بیانیه میر حسین موسوی برای حل بحران کنونی پیشنهاد نوعی «آشتی» بین جناح‌ها را دارد و آگاهانه «ولی فقیه» را از زیر ضرب خارج کرده است، بیانیه پنج نفر در پی تصفیه جناح مقابل، تضعیف جایگاه ولایت فقیه و کاهش اقتدار آن در صحنه سیاسی و برکنار کردن و یا حداقل کاهش اقتدار علی خامنه‌ای بوده و می‌کوشد تا با استفاده از روحیه رادیکال کنونی جنبش اعتراضی مردم، بدون آن که سیمای آشتی‌جویانه‌ای با جناح حاکم به خود بگیرد، خواسته‌های رادیکالی را در شش ماه گذشته در قالب شعارهای مردم طرح شده است، را به عنوان خواسته‌های بهینه جنبش مردم ایران ارائه کند.

در عین حال باید دقت داشت که هر دو بیانیه یک هدف را دنبال می‌کنند که همانا حفظ نظام جمهوری اسلامی است. و به همین دلیل از لغت بهینه، که در اینجا به معنی مطلوب آمده است، بهره گرفته‌اند. از نظر این پنج نفر، پنج ماده بیانیه میر حسین موسوی حداقل خواسته‌ها را بیان می‌کند، درحالی‌که با توجه به سطح جنبش مردم، ده ماده مورد نظر آنها خواسته‌های مطلوب جنبش کنونی است که طبعا در جریان مبارزه الزاما همه آنها متحقق نخواهند شد.

آیا اصلاح‌طلبان بر روی دو میز بازی می‌کنند، یکی دست به سوی جناح حاکم دراز می‌کند و آن دیگر خود را در صف مردم جا می‌دهد؟ آیا علیرغم ادعای حمایت از مواضع «رهبران جنبش سبز در داخل کشور»، این پنج نفر خود را برای بعد از این «رهبران» آماده می‌کنند؟ به نظر می‌رسد که فرض اول به واقعیت نزدیکتر است.

شنبه ۱۹ دی ۱۳۸۸ - ۹ ژانویه ۲۰۱۰

تظاهراتی در باره ی جنبش اعتراضی در ایران



چندگانه‌گی، اصلاح طلبی و آرمان‌شهری ممکن

شیدان وثیق

دسامبر ۲۰۰۹ - دی ۱۳۸۸

« جامعه ی واحد وجود ندارد. طرح جامعه چون کلیتی واحد بدین معناست که از ابتدا آن را، چون سیاست، زیر سلطه ی قدرت می اندیشیم.» (*)

« آزادی، اما نه فقط آزادی منفی، آزادی از چیزی، نسبت به چیزی دیگر، بلکه آزادی مثبت، آزادی برای هدفی» (**)

در این نوشتار، برخی شاخص های جنبش اعتراضی پس از 22 خرداد را به صورت ارایه ی تزهایی در نشانه های اساسی مورد تأمل قرار می دهیم. جنبشی اجتماعی که در افکار عمومی بسیاری آن را «جنبش سبز» می نامند. به سیاق نامگذاری های رنگی که امروزه در جنبش ها و فعالیت های سیاسی و حزبی مرسوم شده اند. ما نیز در این جا، بدون تعصب ویژه ای نسبت به رنگ خاصی، آن هم در حوزه ی سیاست، گاهی از جنبش جاری بدین عنوان نام می بریم. با این ملاحظه ی اساسی که واقعیت روز افزون آشکار جنبش اعتراضی کنونی نمایان گر خصلت رنگارنگ و پلورالیست آن است.

در این جستار، به طرح توانایی ها و ناتوانی ها، کاستی ها و تضاد های جنبش سبز از نگاه و موضعی خاص می پردازیم. از نگاهی جمهوری خواهانه، دموکراتیک و لائیک و در ادامه ی مسیر آن، از بینش چپ دیگر و سوسیالیسم آزادی خواه در گسست از چپ سنتی و سوسیالیسم تمامت خواه (توتالیتار). هم چنین از موضع هم راهی و هم بستگی با جنبشی که ما خود را بخشی از آن می دانیم. در راه جمهوریت، دموکراتیسم و آزادی خواهی. اما این هم بستگی، انتقادی است. یعنی همراه با نقد، مبارزه و چالش سیاسی و نظری است. در هر جا که اندیشه ی مستقل و بالغ - یعنی بدون سرپرست و قیم به گفته ی کانت - امر پرسش گری و نقد را جایز شمارد.

می دانیم که اپوزیسیون سیاسی ایران، بویژه در خارج از کشور، در احکام و ادعاهای فراوانش، کمتر اتکا و استناد به کار میدانی و جامعه شناسی سیاسی می کند. همواره در تبلیغات سیاسی، جای اظهار نظر بر مبنای تحقیق و بررسی اجتماعی، اگر نه به طور کامل اما به صورت بارز و فاحش، خالی است. از این رو، به جای تحلیل مشخص از واقعیت و شرایط مشخص بر اساس داده های عینی و مشخص، به وفور ما با شعار، لفاظی تبلیغاتی و تفسیر ذهنی و یکجانبه رو به رو می شویم. گفتار کنونی نیز، به دلیل فقدان پژوهش در مورد جنبش اخیر و یا در صورت وجود تحقیقاتی در این باره، به دلیل عدم دست رسی نگارنده به آن ها، مبرا از چنین کمبود و ایرادی نیست. اما کوشش

من در این جا، بر خلاف برخی سخن پرازی های کم و بیش رایج نزد سیاست ورزان حرفه ای، این است که تا حد ممکن از اعلام احکام مطلق و قطعی و آینده نگری بر اساس اوهام و آرزوی فردی اجتناب ورزم. در یک کلام، تلاش من در این جا این است که پاره ای از جوانب چندگانه و متضاد رویداد پس از 22 خرداد را بی اندیشم. برخی مسایل یا پروبلما تیک های آن را مطرح کنم. به بیان دیگر، مسیر هایی را برای تجزیه و تحلیل و موضع گیری از نگاهی که نام برده شد، ترسیم کنم. مسیرهایی ممکن و قابل ارزش برای شرط بندی که همانا مبارزه ی نظری و عملی برای تغییر و دگرگون کردن وضع موجود در نامسلمی و نامحتومی نتایج و سرنوشت آن است. راه های جنگلی که در ضمن می توانند (با وام گرفتن مقوله از هایدگر) به هیچ جا نیا نجامند و ما از هم اکنون احتمال ناکامی آن را در تلاش امید واران ه ی خود جای می دهیم. تکرار می کنیم: در تلاش امید واران ه! چه، بدون آن، بدون امید و آرمان شهری (اُتوپیا) و در نتیجه بدون مبارزه در جهت تحقق آن ها، عمل سیاسی و «سیاست»، در مفهوم آرنتی آن، بی «معنا» می شوند.

1- اختلاف بزرگ، توهم بزرگ

جنبش سبز، در آغاز، شکل اعتراض بخش هایی از اقشار مردم به آن چیزی است که در «انتخابات» غیر آزاد و ضد دموکراتیک ریاست جمهوری، قلب بزرگ نامیده اند. بخش قابل توجهی از اقشار اجتماعی ناراضی از حکومت بویژه در پایتخت، با دریافت و تشخیص خود از وضعیت سیاسی و اجتماعی، درکی که هم واقعی است و هم تخیلی، در تنها بدیل موجودی که در برابرشان قرار دارد، یعنی انتخاب بین بد و بد تر، تغییر محتمل یا تثبیت مسلم، برای پیروزی نامزد اصلاح طلب خود در انتخابات شرکت می کنند. در حالی که بخشی دیگر و کوچک، که ما خود را جزو آن می شماریم، با حرکت از اصول و ارزش های دموکراتیک و آزادی خواهانه، از شرکت در چنین مضحکه ای خود داری می ورزد و دعوت به تحریم آن می کند. این دو واکنش متفاوت و متضاد، یکی از جانب افکار عمومی عاصی و دیگری از سوی اپوزیسیون تحریم کننده، هر دو، در جایگاه ویژه ی خود، «مشروعیتی» دارند و قابل فهم می باشند.

جنبش اعتراضی از کجا سرچشمه می گیرد؟ خاستگاه بی واسطه ی آن را باید در کارزار انتخاباتی نشان داد. در پی تب و تاب تبلیغاتی به نفع نامزدهای اصلاح طلب حاکمیت و در چهارچوبی تعیین شده توسط حاکمیت. نامزدهای منتسبی که به مبانی جمهوری اسلامی یعنی ولایت فقیه و قانون اساسی تئوکراتیک و ضد دموکراتیک آن و هم چنین به

مجموعه ی بیلان سی ساله ی آن سوگند وفاداری و التزام یاد می کنند. جنبش خیابانی، در آغاز حرکتِ کمابیش خود جوش خود، نتیجه ی نامنتظره بودن نتایج انتخابات و تحقیر بزرگِ ناشی از تقلبی است که همواره در تمامی انتخابات جمهوری اسلامی صورت گرفته است ولی این بار به صورتی گسترده و گستاخانه. این جنبش توسط آن دسته از اقشار شهری، بویژه تهرانی و در این میان بخصوص جوانان و زنان، آغاز می شود که دل و امید فراوانی به پیروزی نامزد اصلاح طلب (بویژه میر حسین موسوی) بسته اند. اینان اکنون پی می برند که جناح سیاسی حاکم، حتا در میدان بازی ساخته و پرداخته ی خود، قواعد ساخته و پرداخته ی خود را زیر پا می نهد.

شدت آن چه که نامزد اصلاح طلب «بهت زدگی» می نامد، از اختلافی بزرگ و توهمی بزرگ بر می خیزد. از یکسو، اختلاف بزرگ بین آرای رسمی دو نامزد ریاست جمهوری که مبین تقلب و دستکاری در آرای مردم است. از سوی دیگر، توهمی بزرگ نزد اصلاح طلبان و اقشار وسیعی که بویژه در شهرهای بزرگ به آن دو نامزد اصلاح طلب رأی داده اند. اینان، با توجه به شرکت وسیع مردم در حوزه های رأی گیری شهرهای بزرگ که خود در آن حضور یافته اند، پیروزی کاندیدای خود و به طور مشخص موسوی را مسلم و یا حداقل با اختلافی کم، قطعی می پندارند. میزان اعتراض و خشمی که در روز اعلام نتایج انتخابات و چندی بعد این اقشار اجتماعی را با شعاری چون «رأی من کو؟» به خیابان ها می کشاند، در حقیقت، متناسب است از یکسو با میزان آن چه که تقلب بزرگ و حتا «کودتای انتخاباتی» می نامند و از سوی دیگر با آن چه که می توان توهم بزرگ نسبت به انتخابات در نظام جمهوری اسلامی نامید.

2- «کودتا» چون شعار، کودتا چون مفهوم

در توصیف این روی داد، بخش مهمی از اپوزیسیون سخن از «کودتای انتخاباتی» می راند. اگر منظور از این تبیین سیاسی، تقلب انتخاباتی است که باید گفت تقلب در جمهوری اسلامی پدیدار نوینی نبوده و نیست. با این تفاوت که این بار در ابعاد بزرگ تر انجام می گیرد. در این صورت باید تصدیق کرد که ما با «کودتاهای» فراوانی در درازای تاریخ سی ساله ی جمهوری اسلامی سر و کار داشته ایم. و اگر چنین باشد، مقوله ی «کودتا» ویژگی و تمایز خود را از دست می دهد. به امری پیش پا افتاده (هر 4 سال یکبار) تبدیل می شود. اما اگر مقصود، عمل «غیر قانونی» حاکمیت است که این نیز در جمهوری اسلامی همواره رایج بوده است. خاتمی در دوره ی ریاست جمهوری خود، بارها از بحران سازی روزانه ی دستگاه و مقامات دولتی و انتظامی صحبت می کند. بنا بر این استدلال باید از «کودتای

مداوم» در جمهوری اسلامی سخن گفت. در این جا نیز مقوله ی «کودتا» باز هم ویژگی و تمایز مفهومی خود را از دست می دهد و به روزمرگی تبدیل می شود. اما اگر درک از «کودتا» همان مفهوم سیاسی حقیقی آن است که در این صورت باید گفت: کودتا بر ضد کی؟ علیه حاکمیت؟ ولایت فقیه؟ شورای نگهبان؟ اپوزیسیون اطلاق طلب؟... کودتای بخشی از نیروهای انتظامی علیه بخشی دیگر؟ بر ضد دولت؟ ... و سرانجام اگر این فرمول صرفاً جنبه ی تبلیغاتی- تهییجی بدون توجه به معنا و مفهوم اصلی آن دارد - که به باور نگارنده چنین است - در این حالت باید گفت که در حوزه ی دیگری قرار داریم. در حوزه ی شعار تبلیغاتی که برای خود می تواند معنایی داشته باشد اما نه در یک بحث توضیحی و تحلیلی.

3- پیشینه ی مبارزاتی، انباشت نارضایتی ها

جنبش سبز، اما، حاصل پیشینه ای اعتراضی و مبارزاتی، اجتماعی و سیاسی است. رخدادی در بستر انباشت نارضایتی ها طی 30 سال حکومت تئوکراتیک در ایران. تجاوز به آرای بخش های بزرگی از مردم در حقیقت نقش کاتالیز را در برآمدن جنبش اجتماعی ایفا می کند. این جنبش، بدون پیشینه ی مبارزاتی، بویژه طی دهه ی اخیر، نمی توانست رخ دهد. طی این سال ها، نارضایتی ها و خواسته های انباشت شده، با وجود سرکوب و اختناق، در شکل جنبش های اجتماعی و انجمنی متنوع اما محدود به کنشگران اجتماعی، خود را بروز می دهند. در شکل فعالیت ها و مبارزات جامعه ی مدنی، در شکل مبارزات گروه های مختلف متشکل از زنان، دانشجویان، روزنامه نگاران، فعالان دفاع از حقوق بشر، روشنفکران معترض، کارگران و فعالان سندیکالیست، فعالان اقلیت های ملی، قومی و دینی... با دیدگاه ها و افق های گوناگون، بدین سان، پس از پایان شک ناشی از بهت زدگی، به سرعت، شعار های طرح شده در تظاهرات خیابانی از سوی بسیاری از شرکت کنندگان، از اعتراض به تقلب در انتخابات به خواسته های سیاسی و اجتماعی رادیکال تر سیر می کنند. جنبش سبز در حقیقت محصول نارضایتی های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انباشت شده و پاسخ نیافته است. نارضایتی بخش های وسیعی از مردم، بویژه در میان اقشار متوسط شهری، از حکومت احمدی نژاد. از سیاست های او در تخریب هر چه پیش از اوضاع اقتصادی، از انحصار قدرت در دست جناحی از حکومت اسلامی، از بحران سازی های دولت در عرصه ی بین المللی، از سرکوب آزادی ها و پایمال کردن حقوق شهروندان.

4- جنبش بسیارگونه، همزیستی ناهمسانی ها

جنبش اعتراضی، در روندی که تا کنون پیموده است، برخلاف تصویری غالب، جنبشی همگون و یکدست نیست. «مردمی» که در آن شرکت می کنند نیز واحد و یکدست نیستند. در حقیقت ما همواره نه با «مردم» بلکه با مردمان مختلف و متفاوت در موقعیت های طبقاتی و اجتماعی مختلف و با خواسته های مختلف سر و کار داریم. جنبش سبز، با وجود رنگ یگانه ای که به او داده اند، پویشی رنگارنگ، چندگانة و پلورالیستی است. این چندگانگی جنبش را ما در وجود گرایشات مختلف سیاسی مشاهده می کنیم. در حضور اقشار مختلف در جنبش، در فعالیت های گروه های مختلف در جنبشی که به واقع چندان خود جوش نیست و نمی تواند باشد. در این گونه جنبش های انبوهی و به اصطلاح «همگانی» (با این که جنبش سبز چندان نیز همگانی نیست) ما با بسیار گونه (1) مواجه هستیم. بسیارگونه از بسیاری (چندانی) و چندگونگی تشکیل شده است. پس تنها کمیتی بزرگ نیست بلکه کیفیتی چندگانة نیز هست. بدین سان، «ما بسیاریم»، شعار پاره ای از فعالان جنبش سبز، نیمی از حقیقت را بیان می کند. ما بسیاریم، اما در چندگانگی مان. در تضادها و تمایزهای مان. پس نقش ما، انکار یا دور زدن تمایزها و اختلاف ها نیست. امری که ناممکن است. بلکه سازمان دادن هم زیستی نا همسانی های مان در روند برخورد و چالش نظری، فلسفی، سیاسی و برنامه ای (پروژه ای) است.

5- مردمان واقعی، «مردم» مجازی

به نسبت جنبش چندگانة، خواسته های جنبش نیز چندگانة است. با این که این چندگانگی در شعارهای سیاسی که همواره در سرشت خود خصلتی تقلیل دهنده و تلخیص کننده دارند، تبلوری چندان پیدا نمی کنند. و این، بنا بر قانونمندی «جنبش همگانی» است که یکی از ویژگی هایش، تحدید و پس نشانیدن (اگر نه قدغن کردن) اعلام و بیان اختلاف ها و تمایزهای واقعاً موجود است. به حکم ضرورت اتحاد و یکپارچگی جنبش که آرزویی بیش نیست.

مشکل اصلی ما در مناسبت با خواسته های اقشار شرکت کننده در «جنبش همگانی»، در نبود یا کمبود تحقیق و بررسی میدانی و جامعۀ شناسانه، همان طور که گفتیم، تبیین و تشخیص خواسته های واقعاً موجود است. در این شرایط، تعیین این که «مردم چه می خواهند؟» کاری بس دشوار و تأمل برانگیز است. بویژه در فقدان نقش سازماندهنده و هدایت کننده ی نهادهای گروه ها و سازمان هایی که بخش های مختلف اجتماعی را نمایندگی می کنند. و یا در فقدان تشکلات خود جوشی که اقشار مردم، مستقل از احزاب و سازمان های سیاسی، به وجود می آورند و از این طریق خواسته های خود را به طور مشخص

ابراز می کنند. با این حال، در جنبش اعتراضی اخیر، گفتیم که خودجوشی کامل وجود ندارد. گروه ها، کمیته ها و فعالانی، بویژه از اقشار دانشجویی، فعالیت و نقشی قابل توجه ایفا می کنند. همواره باید تأکید کنیم که «مردم» چون پدیداری یگانه و واحد وجود ندارند که «چیزی» بخواهند، بلکه مردمان در چندگانگی خواسته های شان عمل می کنند. مردمانی که در نقطه ای، در لحظه ای معین و در اتفاقی، رخدادی تاریخی، همسویی ها و مشترکاتی را در خود می یابند که به اراده ای واحد می انجامد. اما اراده ای موقت، همواره متزلزل و ناپایدار.

6- آزادی منفی، آزادی مثبت

با این حال آن چه که در باره ی خواسته های جنبش اعتراضی، حداقل تا کنون، می توان گفت این است که اقشاری که وارد صحنه ی مبارزه ی سیاسی و اجتماعی شده اند، خواهان کسب حقوق شهروندی و مدنی، تغییر مناسبات مبتنی بر تبعیض به ویژه در رابطه با پایمال شدن حقوق بشر، به رسمیت شناختن منزلت انسانی و سرانجام نفی دیکتاتوری و کسب آزادی و دموکراسی هستند. خواسته های برشمرده، در کلیات شان، بدون تردید خواسته هایی هستند که موجودیت تئوکراسی استبدادی کنونی ایران در شکل مطلق کنونی اش را نفی می کنند. از این چشم انداز، چنین خواسته هایی می توانند، در صورتی که شرایط لازم فراهم آیند، منتهی به تغییراتی ژرف در حوزه ی سیاسی ایران شوند. اما پرسش اصلی همواره باقی می ماند: کدام آزادی؟ آزادی، آری. اما صرفاً آزادی منفی، آزادی از (و یا نسبت به) چیزی دیگر؟ و یا آزادی مثبت، یعنی آزادی برای چیزی، هدفی و غایتی. در این جاست که از آن چه که «نمی خواهیم» (نه به جمهوری اسلامی و دیکتاتوری) به آن چه که «می خواهیم» یعنی به پروژه ی سیاسی اجتماعی میرسیم. به بیان دیگر، آزادی و دموکراسی برای چه؟ برای کدام مناسبات دیگر و با کدام مشخصات... پرسش هایی که، خارج از فرمول های تبلیغی و شعاری، پاسخ یا پاسخ های خود را در جنبش اعتراضی کنونی تا امروز نیافته است.

7- خواسته های زمانه، خواسته های تاریخی

باید تأکید کنیم که خواسته های اقشار شرکت کننده در جنبش اعتراضی با خواسته های تاریخی دو چیز متفاوت اند. یکی نیستند. هم مشترکاتی دارند و هم تمایزاتی. خواسته های اقشار مردم برخاسته از دریافت های حسی و عینی آن ها می باشند. مناسبتی مستقیم با میزان آگاهی سیاسی - اجتماعی آن ها دارند. اما خواسته ها و طرح های

سیاسی- اجتماعی از جانب کنشگران و مداخله گران سیاسی- اجتماعی مناسبی مستقیم با دریافت و تشخیص آن ها از مرحله ی تاریخی دارند. این تشخیص مرحله ی تاریخی اما ملزومات و شرط هایی را باید بپذیرد. از جمله این که نمی تواند خواسته های مشروع اقشار و طبقات را نادیده بگیرد. این که نمی تواند نسبت به واقعیت های عینی و ذهنی جامعه و هم چنین نسبت به مرحله ی تاریخی زمانه و جهان روا (اونیورسال) بیگانه باشد. این که خواسته های تاریخی نمی توانند در سطح خواسته های واقع بینانه و تحقق پذیر باقی بمانند بلکه فراسوی آن ها می روند. و سرانجام این که بالابردن سطح خواسته ها توسط جریان هایی که مرحله ی تاریخی را وارد میدان مبارزات سیاسی و اجتماعی می کنند، به معنای باورمندی به آرمانشهری است. اما آرمانشهری ای ممکن یعنی نامسلم، اصلاح پذیر و حتا قابل نسخ. و این همان تمایز آرمانشهری ما با مدینه های فاضله ی دینی و آرمان شهری چپ توتالیتراست. آرمانشهری ای که به «سیاست» جان و معنا می هد، ما آن را نابهنگامی ممکن می نامیم. که در رخداد های اجتماعی می توانند، و نه به حتم و ضرور، پدیدار شوند، عروج کنند. آرمانشهری ممکن، به باور ما، در این مرحله از تاریخ ایران، جهان و عصر کنونی، جمهوری ای مبتنی بر دموکراسی، آزادی و جدایی دولت و دین (لائسیته) است. جمهوری ای که البته به معنای پایان تاریخ و اندیشه و فلسفه ی سیاسی و مبارزه برای فراروی از مناسبات حاکم کنونی بر جهان یعنی مناسبات سرمایه داری نیست. اما این فراروی، این اندیشه و تلاش، به شرطی ارزشمند است که بتواند نو آفرینی خود را بر نقد و نفی سوسیالیسم یا کمونیسم توتالیترا، و برگشت از بینش و اسلوب حاکم بر آن ها قرار دهد.

8- کسری عدالت اجتماعی، کسری تشکل پذیری

جنبش آزادی خواهانه ی ایران دارای محدودیت هایی است. البته در تداوم، تکامل و تحول خود، این جنبش می تواند با ایجاد شرایطی و با شروطی بر این محدودیت ها چیره شود. پاره ای از آن ها را بر می شماریم:

یکم این که این جنبش هم چنان اقشار معینی را در بر می گیرد. با گذشت 6 ماه از آغاز آن، پایه ی اجتماعی این جنبش را همواره اقشار متوسط و تحصیل کرده ی اجتماعی در شهرهای بزرگ بویژه مرکز تشکیل می دهند. اقشاری که بیش از دیگران با اسباب و ارزش های مدرنیته در حوزه های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آگاهی و نزدیکی دارند. از این نقطه نظر به طور طبیعی در برابر نظام استبدادی و تئوکراتیکِ نافی آن ارزش ها قرار می گیرند و قرار دارند. فعالان

جنبش، بویژه در میان دانشجویان و زنان، با این که می توانند از اقشار زحمتکش و «جنوب شهری» باشند، اما به طور عمده از درون اقشار میانی و کمتر تحت فشار مشکلات اقتصادی بر می خیزند و یا به لحاظ موقعیت اجتماعی به این رسته تعلق دارند.

دوم این که جنبش اعتراضی اخیر، تا به امروز، بنا به خصلت انبوهی و به اصطلاح «همگانی» اش، جنبش های انجمنی، مشارکتی و سازمانی را پس نشانده است. با وجود این واقعیت که زمینه ها و ریشه های جنبش را باید از جمله در مبارزات فعالان جنبش های مشارکتی و جامعه مدنی پیش از 22 خرداد یافت. این که فعالان جنبش های مدنی در تظاهرات خیابانی به صورت فردی حضور دارند، نافی این واقعیت نیست که جنبش های مشارکتی، مستقل و متشکل مدنی به صورت تشکل های زنان، دانشجویی، کارگری، حقوق بشری، ملیت ها... به نام خود حضور و نقش فعال و مشهودی در جنبش ندارند. واقعیتی که نمی توان آن را تنها در سرکوب و اختناق رژیم توضیح داد.

سوم این که در میان خواسته های مختلفی که البته به طور ناقص از طریق شعارهای سیاسی کنونی بیان می شوند، جای طرح خواسته های اجتماعی در حوزه عدالت اجتماعی و دموکراتیسم اجتماعی خالی است. بدون تردید، این کسری عدالت اجتماعی و تشکل پذیری اجتماعی، شرایط نا مساعدی برای رشد و گسترش پایه های اجتماعی و بویژه زحمتکشی جنبش فراهم می کنند.

9- بدیل اصلاح طلبی، تئوکراسی نرم

جنبش اعتراضی فرصتی تاریخی به دست داده است تا جریان های سیاسی رفرمیستی در ایران از اصلاح طلبان برخاسته و منشعب از دستگاه حکومت سی ساله جمهوری اسلامی تا بخشی از اپوزیسیون جمهوری خواه و چپ (بویژه در خارج از کشور)، به هم نزدیک شوند. با وجود شواهدی که مبین رادیکالیسم در جنبش اعتراضی ایران است، رادیکالیسمی که چون درختی می تواند جنگل را بپوشاند، رادیکالیسمی که می تواند به سبب سرکوب سبعانه ی رژیم تا اندازه ای نیز رشد کند، اصلاح طلبی در تئوری و عمل، بر مبنای حفظ نظام کنونی با تصحیحات و تغییراتی، رو به رشد و گسترش در داخل و خارج از کشور است. به باور ما، جریان اصلاح طلبی در ایران، یعنی هواداری از تغییرات تدریجی و گام به گام با همکاری بخش هایی از حاکمیت اسلامی و با حفظ نوعی از تئوکراسی دینی (ولایت نظارتی به جای ولایت مطلقه) از پایگاهی اجتماعی و ایدئولوژیکی در میان اقشار و طبقات مختلف و نه تنها اقشار متوسط برخوردار است. از این رو این تصور باطل که رادیکالیزاسیون جنبش اعتراضی به زوال گرایش اصلاح طلبی در ایران

خواهد انجامید، که اصلاح طلبان را به زباله دان تاریخ خواهد انداخت... از پایه های مستدل و محکمی بر خوردار نیست. در ایران، راه تحول به سوی گونه ای «جمهوری اسلامی نرم» با در بر گرفتن بخشی از حاکمیت فعلی تا نو اندیشان مذهبی و با اتکاً به بخش های بزرگی از اقشار و طبقات مردم، نه تنها مسدود نیست بلکه امکان پذیر است و هم چنان آینده دارد.

در این جا باید از حضور ممتاز بخشی از روحانیت در جنبش نام برد. این حضور فعال در عین حال به معنای استمرار دخالت دین داران و بویژه روحانیت در امور سیاسی است. دخالتی که همواره به نام شریعتِ راهنما و راهبر سیاسی انجام می پذیرد. با زبان دینی، زبان قابل فهم بخشی از عموم، بخش دیندار و نه با زبان عموم یعنی با ترجمه ی زبان دینی خود به زبان لائیک قابل فهم عموم (ایده ای که از هابرماس وام می گیریم). این اصلاح طلبی همواره متکی بر روحانیت اگر چه با ولایت مطلقه فقیه کنونی سر سازگاری ندارد اما مدافع گونه ای ولایت نظارتی و سرپرستانه ی دین و روحانیت بر امور کشور و دولت است و در نتیجه همواره در گونه ای تئوکراسی اما در شکل نرم آن باقی می ماند.

10- رخداد آفریننده، سه تلاقی

اکنون، پرسشی که می ماند این است که آیا این محدودت ها و پس راندگی ها در جریان تحول و تکامل جنبش رو به کاهش خواهند رفت؟ آیا در آینده شاهد رشد و شکل گیری جنبش های سیاسی اجتماعی با تمایزات و ویژگی های خود خواهیم بود؟ آیا کارکنان کشور، کارگران، کارمندان و شاغلین بخش های مختلف اقتصادی (دولتی و خصوصی) در شکل مبارزاتی اساسی چون اعتصاب عمومی و سیاسی (و نه صرفاً مطالباتی- اقتصادی) وارد صحنه خواهند شد؟ و سرانجام این که رخداد سیاسی- اجتماعی در ایران چه شکل های ویژه را در نوآوری خود، اگر نوآوری ای در کار باشد، به وجود خواهد آورد؟ پاسخ به این پرسش ها اکنون نابهنگام است. اما مسلم این است که چنین اموری بدون مداخله گری جنبش های مدنی، مشارکتی و متشکل با ویژگی ها و تمایزهای خود، بدون گسترش مبارزات از سطح اقشار میانی و دانشگاه ها به محیط های کار و تولید، از شهر های بزرگ و میادین بالای شهری به شهرستان ها و میادین پایین شهری، میسر نخواهند بود. هم چنین نیز، این امور بدون فراروی از جنبش شعاری و دامن زدن به جنبش فکری و سیاسی به منظور طرح ریزی اثباتی آلترناتیو جمهوری اسلامی - گذار از چه نمی خواهیم به چه می خواهیم و آن هم نه در کلیات عام و نامشخص بلکه در مشخصات - و چالش میان پروژه های سیاسی - اجتماعی... امکان پذیر

نخواهند شد.

در یک کلام، آیا جنبش می تواند به رخدادی آفریننده (و نه صرفاً نفی کننده) تبدیل شود؟ رخداد چون اتفاقی نابهنگام، بدیع و بی سابقه که چیزی نو خلق کند. چنین رویدادی ناگزیر از تلاقی سه چیز بر می خیزد: انسان، واقعیت و ایده. انسانی که با دیگر انسان ها در جنبش های مشارکتی همراهی و همکوشی می کند. واقعیت چون واقعیتی درونی، اندر باش(2) و نه برین، قدسی، خدایی و یا واقعیتی زمینی اما همواره قدسی و برآمده از قدرت، دولت و سلطه. سلطه ی فردی، کاستی، قشری یا طبقه ای معین. و سرانجام تلاقی این دو (انسان و واقعیت در خود) با ایده. در بستر واقعیتی که نام بردیم، انسان های مشارکتی هستی و مناسبات خود را خود به دست می گیرند و به دست خود نیز همواره تغییر می دهند. پس نیاز آن ها به ایده هایی است که در پرتو آن ها، مبارزه برای دگرگون سازی خود و واقعیت را به پیش برند.

11- موضع ما :

نقد، مبارزه و آرمان شهری ممکن

موضع و مداخله ی ما و به طور کلی جمهوری خواهان لائیک و چپ دیگر و غیر توتالیتار در جنبش اعتراضی ایران چه می تواند باشد؟ با توجه به آن چه که رفت، مناسبات ما با این جنبش، مناسبات بین دو چیز خارج از هم نیست. جنبش اعتراضی ایران اُبژه ای بیرونی نیست که ما را تنها در برابر مسأله ی پشتیبانی از آن قرار دهد. ما در درون جنبش هستیم ولو این که در خارج از کشور فعالیت می کنیم. همین رابطه با جنبش را، به نوعی، گروه ها و فعالین متشکل جامعه ی مدنی در داخل کشور دارند. آن ها نیز، هم در درون جنبش قرار دارند و هم، در عین حال، خارج از آن. تا آن جا که در جنبش همگانی تفاوت ها و تشکله ها به نفع یکسان سازی پس رانده می شوند.

مناسبات ما با جنبش دوگانه است. مناسباتی مبتنی بر اتفاق و انتقاد. ما همراه جنبش اعتراضی و همبسته با آن در مقابله با نظام جمهوری اسلامی عمل می کنیم. در نفی دیکتاتوری و استبداد و در دفاع از آزادی های اساسی، حقوق بشر و شهروندی. ما در ضمن به نقد کاستی های جنبش و مواضع اصلاح طلبان در حفظ تئوکراسی دینی در هر جا که چنین تشخیص دادیم می پردازیم.

ما در عین حال در این جنبش از آرمان شهری ممکن دفاع و برای متحقق ساختن آن مبارزه می کنیم. پروژه ی سیاسی - اجتماعی ما همانا جمهوری ای دموکراتیک، لائیک و اجتماعی است. در این راه، مبارزه برای لغو قانون اساسی جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان برای

تدوین قانون اساسی دیگر می تواند از یکسو، به چالش میان برنامه ها و پروژه ها دامن زند و از سوی دیگر، شرایط رشد آگاهی سیاسی اقشار و طبقات مختلف برای تغییرات اساسی در ایران را فراهم آورد. پروژه جمهوری دموکراتیک و لائیک به طور عمده در چالش با پروژه اصلاح طلبی قرار دارد. دیگر پروژه هایی چون پادشاهی، چپ توتالیتار و غیره نیز البته مطرح اند، اما نه در همان مرتبه و اهمیت. پروژه اصلاح طلبی یعنی طرح اصلاحات تدریجی و مدیریتی با حفظ ستون هایی مهم از نظام جمهوری اسلامی. یعنی ادامه ی سلطه ی روحانیت و تئوکراسی در شکلی دیگر. اصلاح طلبی، گر چه ممکن است قادر به تغییراتی در نظام شود، اما بطور اساسی تهی از آرمان شهری است و بنا بر این نمی تواند راه نمای کار ما قرار گیرد. معنای «سیاست» و «کار سیاسی» در برداشت، فلسفه و بینش ما (جهان بینی ما) که با معنای سیاست چون مدیریت وضع موجود مغایرت تام دارد، جدا از آرمان شهری یا اوتوپیا نیست. اما آرمان و اوتپیایی ممکن که برای آن می ارزد شرط بندی کرد. یعنی تلاش و مبارزه کرد. هر چند که تحقق بخشیدن به این آرمان شهری ممکن در جنبش فعلی و در این برهه از تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران نیز محتوم و مسلم نیست.

* از گفتگوهای سارتر و بنی لوی. رجوع کنید به مقالات نگارنده در طرحی نو، نشریه ی شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران: www.tarhino.com

** لئو اشتراش در فلسفه ی سیاسی و تاریخ.

1. بسیارگونه :multitude

2. اندرباش :immanent

لائیسیت، جدائی اسلام از حکومت در جنبش ایران

“انجمن گفتگو و دموکراسی” در پاریس یکی از نشست های خودرادر [x] ژوئیه 2009 به “تحلیل از شرایط کنونی ایران” اختصاص دادودر این نشست من بحث خود را در باره لائیسیت مطرح ساختم. در اینجا نظر خود را با توضیحات بیشتر بیان می نمایم.

جنبش اخیر و رویداد های سیاسی جامعه ایران مسئله لائیسیته و جدائی دین از دولت را با قدرت در دستور کار قرار داد. با توجه باینکه طی سی سال اخیر دین اسلام بر دستگاه دولتی و عملکرد آن تسلط داشته و زمامداران بنام دین حکم رانده اند و مشروعیت خود را ناشی از پیوستگی نسبت به دین حاکم میدانند، امروز این پرسش مطرح است که آیا جامعه ما از تسلط دینی دور شده، ذهنیت به ضرورت جدا شدن مذهب از دولت آگاهی یافته و بالاخره آیا پیکار اجتماعی این امر را در راس مطالبات خود قرار میدهد یا نه؟ برای پاسخ به این پرسش ها در ابتدا درباره نظام ولایت فقیه توضیح داده شده، سپس به سکولاریسم و لائیسیته در بستر رویدادهای اخیر توجه شده و بالاخره به ضرورت لائیسیته در جامعه ایران اشاره خواهد شد.

حاکمیت ولایت فقیه

سی سال پیش در شرایط ناتوانی افکار دموکراسی خواهی و نیروهای دموکراسی خواه، آخوند ها و سیاستمداران شیعه رهبری انقلاب را قبضه کرده و ایران از سلطنت مطلقه به ولایت مطلقه انتقال پیدا کرد. سیستم جدید اگرچه جنبه نمادینی از جمهوریت داشت ولی در بنیاد یک قدرت سیاسی مذهبی متکی بر خودکامگی ولی فقیه بود. حکمرانان جدید با توجه به تمایلات مردم و افکار عمومی جامعه جهانی و نیز با توجه به بافت سیاسی گروه های مدعی قدرت، در پی آن برآمدند تا واژه جمهوریت بکار رود و جنبه نمادین رای گیری مطرح شود، ولی در واقع تمایل بخشی از آنان استقرار مدل "فقاهتی" و مبتنی بر مکتب محمدی و ولایت و خلافت علی بود. بزبان دیگر اینان طرفدار خلافت شیعی بودند. در این باره رفسنجانی مینویسد: "برای اولین بار حکومت اسلامی شیعی بر اساس ولایت فقیه و احکام فقه اسلام به وجود آمده و ریشه اختلافات ما و لیبرال ها همین جا است که آنها فقه ما و ولایت فقیه را قبول ندارند" (عبور از بحران، دفتر نشر معارف انقلاب، 1378). در تاریخ اسلام خلافت سنی ها مانند خلافت عثمانی تحقق یافته بود، ولی پس از مرگ علی خلافت بر پایه مدل شیعه میسر نگشت. انقلاب ایران و تسلط روحانیان شیعه این فرصت طلایی را بوجود آورد.

اصل دوازده قانون اساسی جمهوری اسلامی اعلام میدارد: "دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است". رهبران جدید قدرت شیعی خود را ابدی اعلام کرده و طبق اصل پنجم "در زمان غیبت حضرت ولی عصر... در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت است بر عهده فقیه". این فقیه صالح، عهده دار

حکومت می‌باشد (ان الارض یرثها عبادى الصالحون) و امور مقننه و قضائى و اجرائى به تصميم و اراده او موکول میشود. بنا براین بر پایه قانون اساسى تمامى امور کشورى به تصميم فقيه ديکتاتور وابسته است. بعنوان نمونه اصل یکصد و بیست و یکم سوگند نامه ی رئیس جمهور را چنین تنظیم می نماید: "من بعنوان رئیس جمهور در پیشگاه قرآن کریم و در برابر ملت ایران بخداوند قادر متعال سوگند یاد میکنم که پاسدار مذهب رسمى و نظام جمهورى اسلامى و قانون اساسى کشور باشم". این شخص بعنوان نامزد ریاست جمهورى توسط فقيه تعین شده و پس از رای و انتخاب توسط مردم باید دوباره مورد تائید فقيه قرار بگیرد.

جمهورى اسلامى در قانون اساسى اش انتخابات ریاست جمهورى و انتخابات نماینده گان مجلس را برسمیت می‌شناسد، ولی بعنوان یک نظام مذهبى و بر پایه اصل ولایت مطلقه فقيه در کردار پیوسته رای مردم را نفى کرده و راه را برای عملکرد یک استبداد همه جانبه باز می‌گذارد. ولی فقيه، حاکمان و مسئولان مرتبط به او و تمامى نهادهای وابسته برای اجرای احکام الهى ولایت فقيه آرا مردم را

زیر پانواده و در صورتى که بیان مخالفتى باشد به هرگونه فشار و سرکوب و اعدام دست می‌زنند. زیرا از این دیدگاه انسانها فاقد قدرت تشخیص بوده، عقل آنها قاصر بوده و حکم خدائى ولی فقيه باید اجرا گردد. روشن است که این نگرش تمامیت خواه که متكى به دستگاه ایدئولوژى شیعه و دروغ پردازی ها و جعلیات تاریخی آنست، نه تنها در خدمت ديکتاتورى فردى قرار ندارد، بلکه بعلاوه پاسدار منافع شخصى و گروهى روحانیون و مجموعه امتیازات سیاسى و اقتصادى گروه بند های حاکم می‌باشد.

فراموش نباید کرد که با وجود این سیستم مطلقه و اراده تمامیت خواه اش، امکان ندارد که تناقضات درون جناح های حاکمیت پنهان باقى بمانند و طبعاً روند های اجتماعى الزاماً منکوب و خاموش نشده و جامعه پیوسته به نوآوری دست می‌زنند. حال ببینیم در طى حرکتهای اخیر چه پدیده هائی در مقابل تمامیت خواهى مذهبى واکنش نشان داده و به نحوى در جستجوی ناتوان نمودن سلطه مذهبى و سیستم سیاسى مطلقه آن می‌باشند.

عرفى گرائى در جامعه

اگر در یک کلام عرفى گرائى یا سکولاریسم را تحول منطقى و زمينى اجتماع در نظر بگیریم و آنرا بیان گسترش عقلانیت فردى و کننده شدن

آن از قدرت فلج کننده آسمانی و تقدیرگرایی بدانیم، تحولات اخیر بیان توسعه نسبی سکولاریسم است. توسعه علم و صنعت، گسترش آموزش عمومی و رسانه های گروهی، بکارگیری تکنولوژی های نوین در تصمیم ها و فعالیت های اداری و اقتصادی، تسخیر کره ماه و علم هوا شناسی و غیره و غیره ساختار عقب افتاده ذهنی را درهم ریخته است. در چنین بستری باور به خشم خدا و شیطان کاسته شده و انسان به آگاهی فزونتر دست یافته است. انسان از بنده به فرد تبدیل شده و "امت" بیش از پیش به افراد تجزیه شده است. به بیان دیگر علیرغم مذهبی بودن جامعه ایران روند های سکولار و عرفگرایی توسعه یافته اند و این امر در بطن همین جنبش نیز قابل مشاهده است.

نمودهای این توسعه همیشه عریان و آشکار نیستند ولی قابل حس اند. پدیده ها همیشه بطرز شفاف حرف نمی زنند، ولی آنها در حال شدن بوده، واقعیت داشته و آنها را باید به حرف درآورد. وقتی تظاهرات کنندگان به احمدی نژاد گفتند: "هاله نو رو دیدی، رای مرا ندیدی" هم بر قلب و دورغ دولت انگشت میگذارند و هم غیر مستقیم هاله نور خدائی و خرافه گرایی را مورد انتقاد قرار میدهند. در زمان انقلاب خیلی ها تصویر خمینی را روی ماه دیدند و یا باور کردند که دیگران این واقعه را مشاهده کرده اند. البته کسانی بودند که به این بلاهت خندیدند ولی این امر در همان زمان توسط جامعه به مسخره کشیده نشد و تبدیل به یک انتقاد افشاگر توده ای نگردید. در زمان انقلاب، خمینی به بت تبدیل شده و مردم از این بت شکن میطلبند تا شاه طاغوتی را به پائین بکشاند. خمینی یک اسطوره بود، حرفش حکم الهی بود و بر روان مردم فرمان میراند، ولی امروز این بت پرستی وجود ندارد و در نگاه مردم موسوی بعنوان یک رهبر میتواند خیانت کند و به همین لحاظ تماشا هرکنندگان میگویند: "موسوی، موسوی، سکوت کنی خائنی". باین ترتیب رفتار منطقی و پراگماتیستی جای رفتار اعتقادی کور را میگیرد، مردم عاقلانه تر عمل میکنند.

نمونه دیگر کارزار انتخاباتی است. مضمون شعارها، مصاحبه ها و گفتگوهای دو کاندیدای اصلی موسوی و کروبی روی مسایل اجتماعی، اقتصادی، حقوق افراد، کرامت انسانی، مسائل جهانی، ارقام و آمار بیکاری و تورم و همچنین دروغ و خرافه گوئی احمدی نژاد تاکید دارد و برخلاف دوره انقلاب و دوران جنگ با عراق، جنبه آسمانی و یا مذهبی پررنگ ندارد. بحث بر سر آنستکه کارنامه دولت کدام است و چه برنامه ای برای جامعه ضرورت دارد. امروزه اگر به شعارهای تظاهرکنندگان توجه کنیم رنگ مذهبی این شعارها بسیار ضعیف است، "الله اکبر"

شبانۀ بیشتر یک تاکتیک علیه اختناق است، و حضور دختر و پسر در کنار هم در نماز جمعه بیانگر عدم اعتقاد به دگم‌ها و تابوهای مذهب است. مردم احکام رسمی دینی را مورد تجدیدنظر قرار داده و آنها را تابع منافع و نیازهای خود میکنند. رهبران سیاسی علیرغم مذهبی بودنشان نمیتوانند شعارهای مذهبی و یا خرافات دهشتناک احمدی نژادانه مطرح کنند. این نمونه‌ها بیان آنست که جامعه تغییر کرده و روحیات افراد متحول شده است. جامعه ایران آگاه‌تر شده، منش‌های منطق‌گرای فردی رشد یافته، جوانان با تکنولوژی‌های نو به دانش و آگاهی‌های جدید دست پیدا کرده‌اند و بعلاوه پیکارهای اجتماعی و تلاش زنان آگاه علیه احکام اسلامی و خرافه‌ها و همچنین تلاش روزنامه‌نگاران و مباحث فلسفی و روشنفکری و در این چهارچوب مبارزات فکری نواندیشان مذهبی همه و همه بر باز شدن جامعه و به عقب راندن روحیه آسمان‌نگرا نقش ایفا کرده‌اند.

عرفی شدن جامعه بمرور حیطه عملکرد مذهب را در اجتماع محدود کرده و کار را برای حکومتگران مذهبی مشکل می‌سازد. دیگر جامعه را نمیتوان بر پایه حکم ولایت فقیه چون نایب خدا و فلان امام آرام نگه داشت. مردم الزاما ناباور نشده‌اند ولی آنان با عقل سلیم خود زندگی را اداره میکنند و هر چه بیشتر از رجوع بدین در رفتار خود دور میشوند. طبعاً اعتقادات کهن، رفتن به چاه جمکران، دعا و دخیل بستن‌ها، سفره انداختن‌ها، به محمود علی قسم خوردن‌ها، سینه زنی‌ها و غیره ادامه پیدا خواهند کرد، ولی در دل همین جامعه عقلانیت و استقلال فردی و آزادی طلبی روحی و اجتماعی نیز با قدرت بی‌سابقه جلو میرود و این پیشرفت نه تنها حاکمیت مذهبی بلکه تمامی جریان‌ات دینی را نیز به چالش میکشاند. پویائی جامعه، مدرنگرائی ذهنیت و رشد عرفگرایی، بطرز بی‌سابقه بحران و تنگنای رژیم را تشدید نموده است.

لائسیسته در جنبش کنونی

مطلب دیگر جایگاه لائسیسته در دوره کنونی است. لائسیسته بمعنای جدا شدن دین از دولت است، یعنی دین نباید در امور حکومتگری و اداره جامعه مداخله نماید. دین امر خصوصی افراد است، در جامعه ما شهروندان معتقد و ناباوران وجود دارند و بنابراین این یا آن مذهب هر چند اگر پیروان آن اکثریت جامعه را تشکیل دهند، نباید منشا هدایت و مدیریت جامعه باشد. دین نباید مرجعی برای سیاست و اقتصاد و آموزش و پرورش در جامعه باشد. مسلماً افراد از ذهنیت خود جدا نبوده و با آن زندگی میکنند، ولی بحث بر سر عدم پذیرش دین و احکام آن بعنوان منشا و پایه تصمیم‌گیریها در جامعه است. اگر معتقد هستید،

پس دین را در قلب و خانه و مسجد خود نگه دارید، میتوانید در فعالیت اجتماعی اتان ایمان خود را بکار گرفته و آنرا تبلیغ کنید، ولی دین را منشا قانونگزاری و سیاست مملکت داری در نظر نگیرید. حاکمیت دین، حاکمیت ستمگرانه است، زیرا دینی که بر قدرت قرار میگیرد بخاطر احکام مقدس خود تلاش خواهد کرد تا برای تسلط دائمی خود، دیگر دیدگاهها را بخاطر خدائی نبودنشان حذف کند و این سرآغاز استبداد است. لائیسیته ضد دین نیست. لائیسیته چارچوب همزیستی مذاهب گوناگون را فراهم ساخته، ولی تاکید میکند که حکم خدا منشا قانون برای اداره کشور نیست. بنابراین خواهان این گسست و جدائی باید بود. ما میدانیم که در ایران انحراف بنیادی، در راس قرار دادن مذهب شیعه است. جدائی از دین، هر دینی، یک اصل است و در ایران جدائی حکومت و دولت و سیاست از اسلام و مذهب شیعه یک ضرورت بنیادی و آزادیبخش میباشد. در زمان انقلاب عده ای از روحانیان و سیاستمداران و روشنفکران مذهبی ولایت فقیه و سپس ولایت مطلقه فقیه را به جامعه تحمیل کردند. آیت الله منتظری مینویسد: "در رابطه با گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی من و آقای بهشتی و ربانی شیرازی و حسن ایت اصرار داشتیم. البته بعضی ها هم مخالف بودند. مثل آقای طالقانی و بنی صدر" (خاطرات آیت الله منتظری، چاپ اول، بهار 79، ج 1، ص 45)

در قانون اساسی، اساس جمهوری اسلامی قرآن و اسلام میباشد و طبق اصل چهارم: "کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد". باین ترتیب تمام جنبه های زندگی ایرانیان از دریچه مذهب شیعه نگاه میشود. رجوع دادن به اسلام و قرآن بمعنای نفی خرد انسانها و قدرت عقلی آنان میباشد. در تمام زمینه ها انسان ها باید خود را محدود و سانسور کنند تا مطابق قرآن باشند. در غیر این صورت ولی فقیه به نگاهیانی از احکام شریعت، هر گونه دوری از قرآن و تفاوت با تفسیر خود را به مجازات میکشاند.

باین ترتیب هرگونه جمهوریت نمائی از سیستم حذف شده و یک فرد بر اریکه سلطانی جلوس کرده، قدرت فردی اش را بعنوان مظهر اراده الهی جلوه داده، هرگونه مخالفت را بعنوان مخالفت با خدا و هر مخالف را "محارب با خدا" نشان میدهد. این نظام سیاسی مذهبی در ابتدا با استفاده از اعتقادات، ساده لوحی ها، نادانی های در جامعه و نیز با بکارگیری رسانه های تبلیغی مردم را با سارت کشیده و آنجا که لازم بود هر نوای آزادی طلب را بنام اراده فقیه و الهی سرکوب نمود.

دیروز خمینی و امروز خامنه ای به دیکتاتور مهابی تبدیل گشته اند که هر اختلاف در میان هیات حاکمه و یا انتقاد به سیستم و سیاست حاکم از جانب مخالفین را بشدیدترین صورت سرکوب میکند. هر آخوند و مسئول و پاسداری با اتکا به حکم ولی فقیه خود به یک مستبد کوچک و بزرگ تبدیل گشته و نفس جامعه را میگیرد. پس در شرایط کنونی مخالفت با ولایت فقیه بیانگر آزادی خواهی است. ولی فراموش نکنیم که این وضعیت ناشی از حاکمیت اسلام شیعه بر دستگاه حاکمه است. این دین تمام رفتار و کردار این حکومت را جهت میدهد. روشن است که اجرای عملی احکام اسلامی همیشه آسان نیست زیرا جامعه بدلیل رشد سکولاریسم و مقاومت و اعتراض اجتماعی می ایستد و آنرا پس میزند و گاه حاکمان را مجبور مینماید تا امتیازاتی بدهند. با وجود این در هم آمیزی دین و سیاست مهلک و توان فرساست.

در جنبش کنونی بعد از سی سال جمهوری اسلامی، مردم در حرکت مبارزاتی خود علیه ولی فقیه میشوند و پیوند دین و دولت را زیر سؤال میبرند. این یکی از دستاوردها و نوآوری های این جنبش است. خامنه ای رهبر سیاسی رژیم، خود ولایت فقیه است و هنگامی که این نماد مستقم اراده الهی مورد انتقاد و تعرض جنبش مردمی قرار میگیرد و تظاهرکنندگان در خیابان ها فریاد میزنند "احمدی جنایت میکنه، رهبر حمایت میکنه"، "رهبر جنایت می کنه، دولت حمایت می کنه" و یا "مرگ بر خامنه ای"، این امر جز نفی ولایت فقیه و دیکتاتوری اش معنای دیگری نمیتواند داشته باشد. در این روزها شعار شفاف دیگری مطرح شد: "رهبر ما قاتل ولایت اش باطله" و یا "سهراب ما نمرده ولایت است که مرده". این شعارها بطور روشن ولایت فقیه خامنه ای را مورد انتقاد قرار داده و ولی فقیه تبهکار را نشانه میگیرند. نفی ولایت فقیه در اینجا بمعنای رد یکی شدن دین و دولت نیز میباشد. خامنه ای بعنوان رهبر مذهبی، رهبر سیاسی این نظام میباشد.

از همان زمان تصویب ولایت فقیه، افراد بیشماری از روشنفکران و اندیشمندان، اکثریت جریانات چپ و جمهوریخواه و مصدقی این اصل مذهبی استبدادی و درهم آمیزی مذهب و حکومت را رد کردند. اما نیروهای "ملی مذهبی"، آقای بنی صدر و بیشماری از روشنفکران دینی در همان زمان که بر ضد ولایت فقیه مبارزه میکردند از جدائی دین و دولت و لائیسیت حمایت نمیکردند. آقای بنی صدر در تمام نوشتارهای خود منابع قرآنی و اسلام شیعه را مرجع گرفته و پیشنهادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود را بر چنین اساسی قرار میدهد. ایشان در

جاسه سخنرانی دوساعته خود در هیژده ژوئیه در پاریس، با تحلیل شرایط ایران چهارده دستاورد جنبش اخیر را طرح کرد و یک کلمه هم در باره لائیسیته نگفت.

شرایط در حال تغییر است. در دوره های اخیر برخی از آیت الله های بزرگ و روحانیون و نواندیشان مذهبی و یا جریانات سیاسی مذهبی ولایت فقیه را رد نموده و خواهان بکنار راندن سیستم دینی از سیاست حاکم گردیدند. آقای اشکوری بروشنی از جدائی دین و دولت سخن میگوید. در گذشته و دوران جدید روشنفکران متعدد، و بلاگ نویسان بیشمار، نیرو های سیاسی خارج از کشور، احزاب و نهادهای بین المللی پیوسته علیه ولایت فقیه و خامنه ای و جنایات ولایت فقیهی انتقاد نوشته و پیکار نموده اند. همه این تلاش ها تاثیر داشتند و امروز جمعیتی که در خیابانها فریاد میزند: "رهبر ما قاتله، ولایت اش باطله" حکم قطعی را صادر میکند و به آشکارا به جهانیان اعلام میکند که این نظام استبدادی ولایت فقیهی را نمی خواهد و دین در قدرت سیاسی را نمی پذیرد. این یک حادثه بزرگ برای جامعه ایران بشمار میاید.

البته کار هنوز تمام نیست و همیشه پیچیدگی های اجتماعی، رفت و برگشت روندها را باسانی نمی توان دریافت. علیرغم این جوانب ضد ولایت فقیهی در حرکت های اعتراضی و علیرغم تمایل برای جداسازی، شاید بتوان گفت که صدای اعتراض علیه حاکمیت دین بر دولت هنوز از قدرت و تجلی آشکار و نیرومند برخوردار نیست. اگر مستقیماً از شهروندان ایرانی راجع به حکومت آخوند پرسش شود، بسیاری از آنان میگویند: "دین را با سیاست نباید قاطی کرد، آخوند ها باید بروند در قم و یا دین در قلب من است."، این بیان نشاندهنده نوعی بیزاری نسبت به سیستم مذهبی حاکم است. شهروندان ایرانی بنام حکم شرعی بارها و بارها نسبت به دوستان و افراد خانواده اشان فشار ها و سرکوب ها را دیده اند، بنام حکم اسلامی پیوسته شاهد نقض حقوق زنان بوده اند، در زندگی همیشگی دزدی ها و فساد سیاستمداران و روحانیون حاکم را دیده اند، انحصار طلبی آخوند ها و مدیران دینی را در کنترل صدا و سیما تجربه کرده اند، اجرای احکام اسلامی را در قوه قضائیه، حکم اعدام در دادگاه های انقلاب و اسلامی و منحرف نمودن محتوای درسی برای کودکان و جوانان را دیده اند، مشکل جوانان غیر شیعه برای امتحان ایدئولوژیکی به هنگام کنکور را شنیده اند، سرکوب کمونیستها، مسلمانان مخالف رژیم، بهائیان و دراویش را شاهد بوده اند.

پس چرا این فشارهای ناشی از اجرای احکام و اصول دینی، تمایل به

جدا کردن دین و دولت را بشکل گسترده تر نشان نمیدهد؟ آیا شعار لائیسیته دور از ذهن اجتماع است؟ آیا پیوندهای ذهنی مردم با مذهب مانع طرح آشکار این شعار است؟ آیا دوگانگی رفتاری نزد اشخاص مانع این بیان آشکار است؟ آنچه در دل می‌خواهیم را نباید بزبان آورد؟

بعلاوه چرا مسئولان و جریان های حاضر در رهبری این مبارزات اخیر به طرح این شعارها نمی‌پردازند؟ روشن است که علیرغم مقاومت در مقابل جناح سرکوبگر خامنه ای، آقایان موسوی و کروبی به طرح شعار لائیسیته و جدائی دین و دولت نپرداختند زیرا باین جدائی اعتقاد ندارند. بطور قطع بخش عظیم شرکت کنندگان در این پیکارها، این جمعیت انبوه جوان زن و مرد، باین درهمایزی دین و دولت اعتقادی ندارند و از این نقطه نظر از رهبران کنونی جلوتر میباشد. رهبری کنونی در این زمینه فاقد هماهنگی با خواستههای ژرف مردم است. آقای موسوی در بیست و نه ماه تیرگفت: "اعتقاد داریم راه امام و شهدا با ید ادامه پیدا کند" و یا گفت: "ما به دنبال جامعه ای اسلامی، دینی و آزاد هستیم". دیدگاه آقای موسوی مدلی را پیشنهاد میکند که دیگر ملت ایران آنرا را نمی‌پسندد. خواست این مردم تمایل به جامعه ای را نشان میدهد که فارغ از دین بعنوان خط کشورداری است. برای مردم مدل خمینی پایان یافت و امروز راه امام راه پسگرایی است.

جامعه ما به لائیسیته نیازمند است

جامعه ایران به دموکراسی و آزادی نیازمند است تا بتواند راحت نفس بکشد، توانائی های خود را گسترش دهد، در صحنه جهانی سربلند باشد و مدل مثبتی برای دیگر ملت ها و بویژه کشورهای خاورمیانه باشد. این واقعیتی است که جنبش مسالمت آمیز عمومی کنونی تحسین جهانیان را بر انگیخت و نشان داد که دموکراسی هدف مردم ایران است. یکی از ویژگی های این دموکراسی خواهی در کشور ما رد استبداد مذهبی است. سی سال است که ایران بنام اسلام حکومت میشود و مستبدان بنام دین، اقتصاد و سیاست و روابط اجتماعی و مناسبات بین المللی را تنظیم نموده و به آنها جنبه قدسی بخشیدند. سی سال است که هر قاعده اجتماعی و خانوادگی و شخصی را بر منشا دین و مطابق آن محک زدند. بدین ترتیب حاکمان تلاش کردند تا مردم را خلع سلاح نموده، چماق مذهب را بر سر جامعه کوبیده، خرافات را گسترش داده و قدرت تعقل و منطق را تضعیف نمایند. البته جامعه ایران خفه نشد و پویائی آن، اثرات ویرانگر اقدامات رژیم را محدود ساخت.

در دنیای امروز حاکمیت دین تاریک اندیشی و استبدادگرایی است. بنابر این جامعه ما به لائیسیته نیازمند است، جدائی اسلام از قدرت سیاسی در ایران یک ضرورت است. این شعار جدائی دین از دولت، دموکراسی خواهی در ایران را دقیقتر و شفافتر میکند و به آن قدرت بیشتری میبخشد. در جامعه ای که معتقدین به ادیان گوناگون وجود دارند، سلطه دادن یک مذهب در تضاد با همزیستی و اخلاق اجتماعی قرار میگیرد. سلطه یک دین نفی آزادی است. سیاست ها و قوانین نه از زاویه یک مکتب مذهبی معین، بلکه بر پایه تفکر و تخصص و پژوهش و موازین پیشرفته بین المللی و منشور حقوق بشروصلح و دوستی باید تدوین گردند.

اعتقاد شیعه چه امتیازی بر دیگر اعتقادات مذهبی دارد؟ دیگر مذاهب نیز معتقدند که حرفشان خدائی است و کلامشان حقیقت مطلق است. اداره و مدیریت جامعه محتاج سلطه طلبی نظری یک مذهب نیست. خرافات و جعلیات و افسانه سرائی ها و دگم ها و حتا اصول اخلاقی کلی یک مذهب زمانی که در راس قدرت حکومتی قرار گرفته و با منافع این یا آن گروه بندی اجتماعی سیاسی و این و یا آن مستبد گره میخورند جز تخریب جامعه نتیجه دیگری ندارند. خمینی و خامنه ای قدرت خود را الهی و انمود ساختند و احمدی نژاد خود را نماینده مستقیم امام مهدی و انمود کرد و هاله نور را دید و اینان تمام زور خود را بکار گرفتند تا با استفاده از دین حکومتی منافع خود را تامین کنند و سلطه تبهکارانه ای را بر شهروندان ایرانی تحمیل نمایند. دموکراسی خواهی یک اصل است ولی در عین حال با صراحت باید گفت که حاکمیت مذهبی در تناقض با آزادی است. لائیسیته ضد دین باوران نیست بلکه پاسدار منافع عمومی و تربیت کننده اذهان در چارچوب یک دولت لائیک می باشد. کسانی که در ایران از دادن این شعار سرباز میزنند و سیاست لائیک را مطرح نمیکنند بسلامت روحیه ای آزاد در جامعه مدد نمیبرسانند. استبداد عنصر مذهب، روح آزاد را میخورد و له میکند و قدرت پرواز را تخریب مینماید. روشن است که هر ایدئولوژی توتالیتا ریستی دشمن آزادی روان و اندیشه است.

چه باید کرد؟

پشتیبانی قاطع از مبارزات عمومی و مسالمت آمیز مردم ایران. در بستر مبارزات کنونی علیه رژیم جمهوری دیکتاتوری مذهبی موجود و در همسوئی با آن، ادامه تلاش برای افشای تمام اجحافات و زورگوئی های ولایت فقیه. نظام ولایت فقیه رای مردم را دزدید و آنها را سرکوب نمود، امروز مردم خواهان نفی ولایت فقیه میباشند. هرگونه ولایت

فقیه در تناقض با انتخابات و رای آزاد مردم است، بنابراین فقط ولایت خامنه ای نیست که مورد نفی است.

قانون اساسی ایران سرشار از تناقض است، ولی در عین حال این قانون طرفدار سلطه دینی بوده و در تضاد با آزادی هر شهروند و آزادی اندیشه میباشد. بنابراین نقضونی قانون اساسی ایران یک امر اساسی بشمار میآید. علیرغم برخی نمادین جمهوری خواهی، تجربیات دیروز و امروز نشان میدهد که پیوسته جنبه ولایت فقیهی و دینی قانون اساسی علیه مردم و خواست های آنان مورد استفاده قرار گرفته است. در خیابان ها تظاهرکنندگان گفتند: "کلاغ پر، جمهوری پر پر". آری اگر توهمی بود، فرو ریخت. این قانون اساسی یک بن بست است. برخی ها میگویند رژیم از محتوای ایدئولوژیکی اسلامی خود تهی شده و آنچه مانده، فقط قدرت سرکوب است. اول آنکه سرکوب در نهاد ایدئولوژیکی اسلام است و دوم اینکه در دوره بحرانی کنونی اعمال خشونت علیه مردم بطرز انبوه و عریان است ولی مجموعه احکام و قوانین دولتی به قوت خود باقی است.

کسانی که اعتقاد به جدائی دین از دولت و حکومت دارند باید بطرز رساتر و روشنتر حرف خود را بزنند. مخالفت با ولایت فقیه الزاما بمعنای موافقت با جدائی دین از دولت نیست. رد ولایت فقیه توام با پذیرش اصل گسست دین از حکومت باید باشد. بر اساس این بینش طرفداری از جمهوری خواهی بمعنای نفی ولایت فقیه ورد سلطه دینی است.

زمان آنست تا تمامی جریانات سیاسی داخل و خارج کشور، تمامی مسئولان و فعالان، تمامی نشریات و رسانه ها، تمامی نهادها و وبلاگ ها و تمامی روشنفکران و هنرمندان مواضع خود را بطور آشکار در مورد لائیسیت و قانون اساسی اعلام کنند و اختلاف نظرات را به بحث بگذارند. ما نیازمند یک جنبش دین پیرایی میباشیم. جنبش امروز جنبش آزادیخواه و دمکراسی طلب است و این جنبش یک روند پویا و دینامیک است و بنابراین نیازمند تفکر و اندیشه است. آنچه تظاهرکنندگان گفتند را از یاد نبریم: "آزادی اندیشه، همیشه، همیشه!".

پاریس ژوئیه 2009